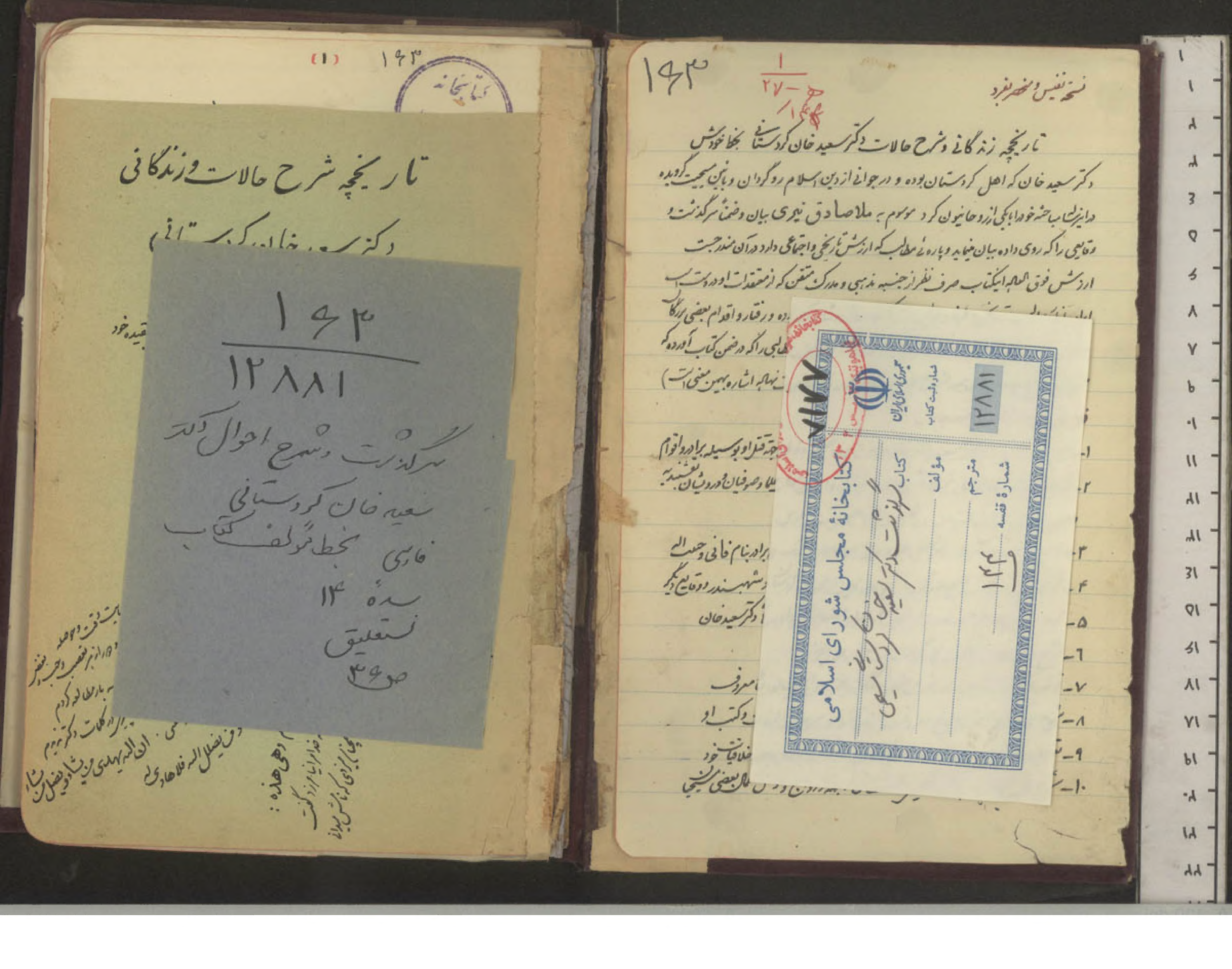

۱۴۵
کتابخانهٔ
مجلس شورای
اسلامی



۱۶۳

تاریخچه شرح حالات و زندگانی

دکتر سعید خان کردستانی

۱۶۳
۱۲۸۸۱

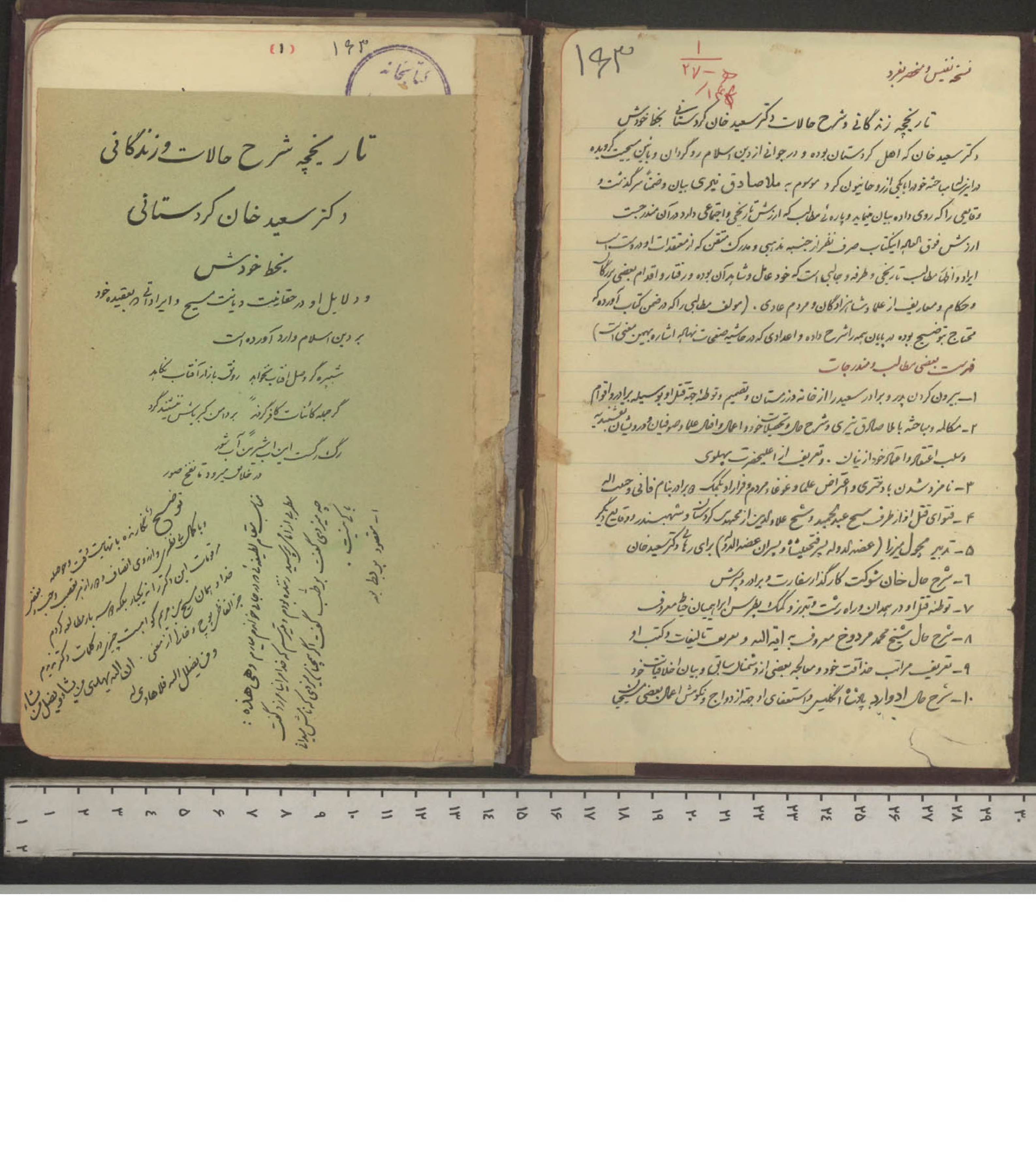
سرگذشت و شرح احوال دکتر سعید خان کردستانی
بخط مؤلف کتاب
فارسی
سده ۱۴
نستعلیق
۳۶ ص

نسخه نفیس و منحصر بفرد

تاریخچه زندگانی و شرح حالات دکتر سعید خان کردستانی بخط خودش

دکتر سعید خان که اهل کردستان بوده و در جوانی از دین اسلام روگردان و بآیین مسیحیت گرویده
در این رساله سرگذشت خود را بیکی از روحانیون کرد موسوم به ملا صادق نیری بیان و ضمناً سرگذشت و
وقایعی را که روی داده بیان مینماید و پاره‌ئی مطالب که ارزش تاریخی و اجتماعی دارد در آن مندرج است
ارزش فوق العاده اینکتاب صرف نظر از جنبه مذهبی و مدارک متقن که از معتقدات او در دست است
[illegible] ده و رفتار و اقدام بعضی ارکان
[illegible] مطالبی را که در ضمن کتاب آورده که
[illegible] نهایة اشاره بهمین معنی است)

۱- [illegible] جهة قتل او بوسیله برادر و اقوام
۲- [illegible] علما و صوفیان و درویشان نقشبندیه
۳- [illegible] برادر بنام فانی و جعد الله
۴- [illegible] مشهد بسندر و وقایع دیگر
۵- [illegible] دکتر سعید خان
۶-
۷- [illegible] معروف
۸- [illegible] و کتب او
۹- [illegible] خلافیات خود
۱۰- [illegible] حال بعضی مسیحی



تاریخچه شرح حالات و زندگانی
دکتر سعید خان کردستانی
بخط خودش

و دلایل او در حقانیت دیانت مسیح و ایراداتی در عقیده خود
بر دین اسلام وارد آورده است

شب‌پره گر وصل آفتاب نخواهد   رونق بازار آفتاب نکاهد

گر جمله کائنات کافر گردند   بر دامن کبریاش ننشیند گرد

رگ رگ است این آب شیرین آب شور
در خلائق میرود تا نفخ صور

توضیح نگارنده: با نهایت دقت و جهد و با کمال بی‌نظری و از روی انصاف و دور از تعصب و جز بخیر [illegible] اوقات این دکتر را نه یکبار بلکه دو سه بار مطالعه کردم [illegible] خداوند همان مسیح بزرگ [illegible] جز الفاظ پوچ و خالی از معنی . ان الله یهدی من یشاء و یضل من یشاء
و من یضلل الله فلا هادی له

[illegible] و هی هذه :
[illegible]

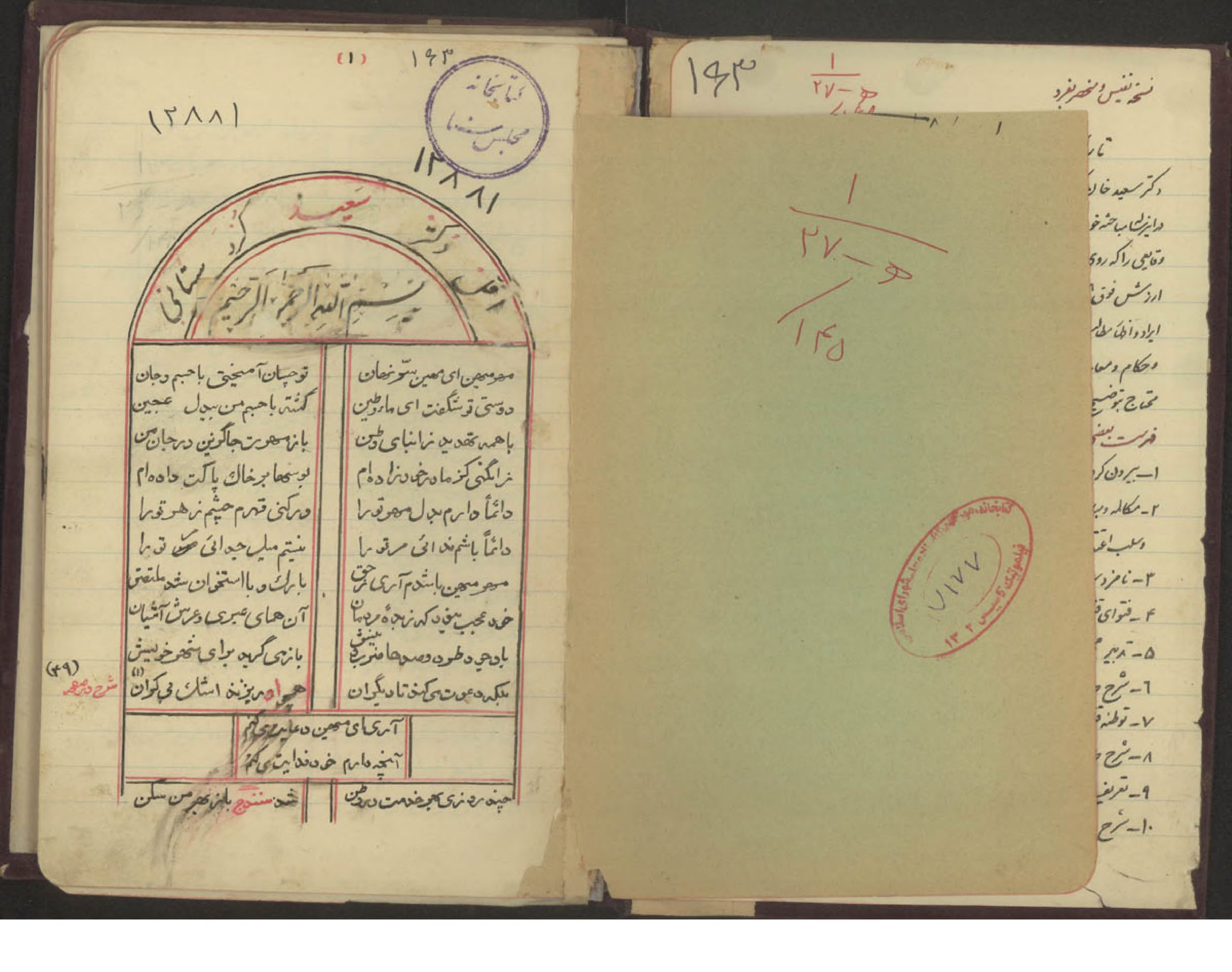
نسخه نفیس و منحصر بفرد

تاریخچه زندگانی و شرح حالات دکتر سعید خان کردستانی بخط خودش

دکتر سعید خان که اهل کردستان بوده و در جوانی از دین اسلام روگردان و بآئین مسیحیت گرویده در این کتاب مباحثه خود را با یکی از روحانیون کرد موسوم به ملا صادق نیری بیان و ضمناً سرگذشت و وقایعی را که روی داده بیان مینماید و پاره‌ئی مطالب که ارزش تاریخی و اجتماعی دارد در آن مندرجست ارزش فوق العاده این کتاب صرف نظر از جنبه مذهبی و مدارک متقن که از معتقدات او در دست است ایراد و اظهار مطالب تاریخی و طرفه و جالبی است که خود عامل و شاهد آن بوده و رفتار و اقدام بعضی بزرگان و حکام و معاریف از علما و شاهزادگان و مردم عادی . (مولف مطالبی را که در ضمن کتاب آورده که محتاج بتوضیح بوده در پایان همه را شرح داده و اعدادی که در حاشیه صفحات نهاده اشاره بهمین معنی است)

فهرست بعضی مطالب و مندرجات

۱ - بیرون کردن پدر و برادر سعید را از خانه در زمستان و تصمیم و توطئه جهة قتل او بوسیله برادر و اقوام
۲ - مکالمه و مباحثه با ملا صادق نیری و شرح حال و تحصیلات خود و اعمال و افکار علما و صوفیان و درویشان نقشبندیه و سلب اعتقاد و افکار خود از ایشان . و تعریف از اعلیحضرت پهلوی
۳ - نامزد شدن با دختری و اعتراض علما و غوغاء مردم و فرار او بکمک برادر بنام خانی و حبیب الله
۴ - فتوای قتل او از طرف شیخ عبدالمجید و شیخ علاءالدین از مجتهدین کردستان و شهبندر و وقایع دیگر
۵ - تدبیر مجول میرزا (عضدالدوله پسر فتحعلیشاه و پسران عضدالدوله) برای رهائی دکتر سعید خان
۶ - شرح حال خان شوکت کارگذار سفارت و برادر و پسرش
۷ - توطئه قتل او در همدان و راه رشت و تبریز و کمک پطرس ابراهیمیان خیاط معروف
۸ - شرح حال شیخ محمد مردوخ معروف به آیة الله و تعریف تالیفات و کتب او
۹ - تعریف مراتب حذاقت خود و معالجه بعضی از دشمنان سابق و بیان اخلاقیات خود
۱۰ - شرح حال ادوارد براون انگلیسی و استعفای او جهة ازدواج و نکوهش اعمال بعضی مسیحی



دکتر سعید ... سمنانی

بسم الله الرحمن الرحیم

مهر میهن ای میهن بس نهان
دوستی تو شگفت ای مام میهن
با همه تقدیر زانبای وطن
زانکه من کز مادر خود زاده ام
دائماً دارم بدل مهر تو را
دائماً باشم فدائی مرقد را
مهر میهن باشدم آری ز حق
خود عجب نبود که زجهٔ مرد میهن
باد چون طوفان و صدها فتنه بیش
ملکه دعوت همی کند تا دیگران

تو چنان آمیختی با جسم و جان
گشته با جسم من بدل عجین
باز مهرت جاگزین در جان من
بوسه ها بر خاک پاکت داده ام
در کنی قهرم چشم ز هر تو را
نیستم میل جدائی [illegible] تو را
با رگ و با استخوان شد ملتصق
آن همای عنبری در عرش آشیان
باز هی گرید برای شهر خویش
همچو ابر ریزند اشک بی کران (۱)

آری ای میهن دعا بر می کنم
آنچه دارم خود فدایت می کنم

چونکه رهبری بهر خدمت در وطن
شد سنجر باز بهر من سکن

(۴۹) شرح ...

نسخه نفیس و منحصر بفرد



باسی از دوستان . ممتحن
بارۀ خوشنود مرقومات من
پارۀ گفتی باسه درد و آه .
شیخ شهر آمد برای دیدنم .
بعد چندی صحبت از این و از آن
جای افسوس است کافر گشته ای
سوی دوزخ میروی دانی یقین
از العیان الحق بحق . پرداختم
کردم استمداد از آقای . حلیم .
تا نگردد نفس غالب بر . دلم .
لحن عیسی راشنیدم در زمان
یکزمان بودی بد بنیان چنین
چون مبدل گشتی ای گرگ دمان
کیمیای من ترا تغییر . داد
عرض کردم آری ای مولای من
لیك از تو کظم غیظ . آموختم
گفتم ای شیخ و امام مقتدی
حق مگر امرت نکرد ای مؤتمن
آمده شامل ترا همچون رها
از قرار نص قرآن ای عزیز

بلند شد از بحر من باب سخن
در مزشکی شاد معلومات من
که چرا بیرون شدی از شاه راه
از ملاقاتش چگونه دم زنم
رد من کرد و نعره ی داد ای فلان
از صراط حق خود برگشته ای
زانکه مرتد گشتی ای مرد لعین
با آتش طعنش شکیبا . ساختم
روح تو از پرش خدا و نکریم (۲) — (۴۹) شرح در صحه
رشتۀ انس و قرابت نگسلم
گفت چونی اندر این نار ای فلان؟
قدرت خاص مرا اینك ببین
مرۀ صابر شدی و نیز بان
مرد کهنه تازه شد و نو بزاد (۳) — (۴۹) شرح در صحه
خشمگین تر بدم از ملای من
می شکیبم گرچه بینی . سوختم
لا تجادل جز باحسن شد . کجا (۴)؟ — (۴۹) شرح در صحه
که برای حرف با نوع حسن
آیۀ ان منکم الا . واردها (۵) — (۴۹) شرح در صحه
در جنابت بسته شد راه گریز

رفتن ما تو در جهنم حتمی است
من نخواهم دید آتش یا جحیم
زانکه از دوزخ یقین من ایمنم
گفت برگو چیست این ایمان تو
گفتمش آمنت بالله الوحید
او رسول حق و عبدالله بود
آنچنان عبد و رسولی کس ندید
انبیا را مرسل است و مقتدا
تکیه تا از عرصهٔ ایمان بحق
با صلیب و درک و تدفین و قیام
ضامن من چون شد از محبس رها
ای فدای این محبت جان من
خون عیسی تکیهٔ جان من است
تکیه گاه قلب من قول خدا
بشنوید این وحی اطمینان من
گفت عیسی را بند درک و صلیب
گو ز قرآن آن کلام ذوالجلال
دیگری بر شکل عیسی مسخ شد
قتل و ذلت قسمت ممسوخ گشت
گفتمش کای مقتدا و پیشوا

دین نه رسم و رفض . بلکه برحی است
گشته مأمونم من از نار الیم [۹]
فارغ و آزاد از او جان و تنم
مات و حیرانم ز اطمینان تو
رسل عیسی مسیحای . فرید
بندهٔ سالک اگرچه شاه بود
عز خالق خیر خلق از او بدید
اولیا را خاتم است و پیشوا [۱۰]
وز ره دین مضمار او برده سبق [۱۱]
وفق داده عدل و فضل حق تمام
پس ادا کرده تمام وامها
عفو کرده جملگی عصیان من
کفر ایشان اصل ایمان من است
سنت پیروایم زه دیوان جزا
کاین بود تفسیر قول ذوالمنن
مشتبه گردیده بر قوای طبیب
شبههٔ خوانی رهی از قیل و قال
عزم اشرار یهودی فسخ شد
هم تفکر بچه منفرخ گشت
ما بکی رانی سخن یاد رها؟!

(۵۰) شرح در صفحه
(۵۰) شرح در صفحه
(۵۰) شرح در صفحه

جان من خود سفیه مکر و حیل — مثبت جایز بر خدا عز و جل

کار حق بازیچهٔ اطفال نیست — این گمان شایان اهل حال نیست

زین سخن مفهوم گردد عیسوی — ز ابتدا معوج بد و نامستوی

گر مسیحی ز ابتدا گمراه بود — در حقیقت کور و ناآگاه بود

همچنین چگونه تا زمان هجر او — غیر منفک بود جز راه نکو

سخت می تمکین بود خوابی مخن — تا چه باشد پاسخت در لم یکن [9]

زانکه آید خود صحیح و گویا — سابقون بودند جمله بر هدا

گر توانی راستی باشی و لوح — خود نه پنداری خرد فرما رجوع

باز گو جانا زکیش راسخت — بحر بنیر و رام من گو پاسخت [4]

شاید این عیسی مسیح دیگر است — او عاش بعد از این پیغمبر است

زین سبب تفسیر آیهٔ متین — گشته مستصعب برای شایعین

وانگهی ثابت کنی گر این کلام — دست بیشوم ز عیسی من تمام

پای بست دین او از خون اوست — دان قیام غالب بیچون امت

گو مبرهن شد که عیسی خود نبرد — دین او را منهدم کردی و خود [10]

گر مسیحی را توانی دادن کفی — دین واسه بس ز کف بیرون کنی

این سفر را گر تو بروی شد کفی — دین او را فاسد و لغو کنی

چونکه اصل دین بود ایمان او — ملجا است و تکیه گاه جان او

این رکین رکن عظیم آیین اوست — پای بست محکم اندر دین اوست

گر محقق گردد این مسئله — پس عرش خود را فکندم در بلا

هیچ تو مردی مرا خواند لعین — من نشوم خاموش نزد ساقیین

(۵۰). شرح در مجمع

(۵۱). شرح در مجمع

این

جام از تحقیق اشخاص بصیر
از حقیقتهای تاریخ این یکی
جمله توریة و زبور و انبیاء
زاتفاق دوستان و دشمنان
سخن عیسی در حقیقت خواهشد
بر صلیب ملعنت عیسی بمرد
او بجای من که عین لعنتم،
سهمل بنگر جان من تو بر گناه
جام تلخ داوری را او چشید.
تا که من امروز از کاس و صال
خود بجست دوستانش دفن شد
روز سیم با قیام از مردگان
شد هویدا بر سعود بی کران
از کتب فرلس و ست وانجوالک
بهر نقادان همی بینی بشعود
بهر نقادان صراف لبیب
جای تردیدی نماند للعبین
درمیان کارها این شاهکار
منکری باقی نمانده جز یهود
دین بزودی با نزول از آسمان

بر نشاط افزایند جمع مؤمنان
جای تردیدی نماند در جهان.

ذوفنون و عالمان حجی عفیر
با براهین گشته ثابت می شکی
بر صلیب و مرگ وی باشد گوا
شد مبرهن این قضیه در جهان
صاحب عجاشد و بردار شد
او تقینًا بر چلیپا جان سپرد
مرده و آزادی بداد از جحیم
کت گنه شد هتک حرمت بوالنل
کاسهٔ قهر خدا را سر کشید
حمد گویان می بنوشتم لایزال
بینش عالم دمی در حفن شد
بافت رستاخیز او از خفتگان
کرد ثابت امر را بر همگنان
شد مبرهن رستخیز مرد پاک
احتطاف خویشتن ثابت نمود[11]
شد مبرهن این قضایای عجیب
خاصه بهر مؤمنین مستفید
بهر ذوالالباب گشته آشکار
بی خبر جهال نادان عنود
مرتفع سازد عطای مکران[12]

(۵۱) شرح در صفحه

(۵۲) شرح در صفحه

از برای مؤمنین از خاص و عام — حجتی باقی نماندی بر قیام .
گر همی پوسید زیر خاک گور — هیچ امیدی نبودی بر نشور
پانزده از نامهٔ قرنتیان (۱۳) — جان من برگیر و با دقت بخوان
و آنچه برهان قاطع را بسنج — بین لآلی و گهرها گنج گنج ،
از پی بعث مسیح و نشر عام — کس نگفته آنچنان در کلام
جملگی ادیان عالم سر بسر — از نظیرش ابتر و بی خبر
می توان گفتن تو حرز خوانی بود — آری الهام است و ربانی بود
گر مسیحا زیست کردی در جهان — از ادان خویش تا آخر زمان
سخت بادی شفایم از علل — یا همی شد یا زمین اندر خلل
از شفای جسم و بسط مائده — روح و جان ما نبردی فائده
استفاده جان ما از خون اوست — منجی من فدیهٔ بیچون اوست
و آن بدون خون و مرگ و رستخیز — از غضب کس را نبد راه گریز (۱۴)
جشن قربان و عقیقه چند چون (۱۵) — جلد گویا بر لزوم سفک خون
قول یحیی بن زکریای نبی — در حق اشرف و اجل اولی ولی
هست " اینک بره و بره خدا — کو گناه این جهان بردارها "
دیگری غیر از وجود این فخیم — نیست شایان لقب ذبح عظیم (۱۶)
گوسفندی را از آن شأن و مقام — تا که گردد قابل این احترام
قصدش از قربانی عیسی بود — بره بی لکه مولا . بود
او گناه کائنات و عاصیان — از زمینی یا که از افلاکیان (۱۷)
جملگی را می گمان کفاره بود — وان سیاهی لکه را شوینده بود

شرح در ضمیمه (۵۱)
شرح در ضمیمه (۵۴)
شرح در ضمیمه (۵۴)
شرح در ضمیمه (۵۴)
شرح در ضمیمه (۵۴)

جز توانا دوش این مرد توان ⁂ کس نبد شایان این بار گران

الغرض چون گفتنی ها گفته شد ⁂ هر دُرِ ناسفته آنجا سفته شد

شیخ بر آشفت زین گفت شگرف ⁂ تلخ باشد حق بکام تنگ ظرف

گفت اسالمیر بد اینجا مرد فنال ⁂ بگذر از افسانه و وهم و خیال

گفتمش شیخا امام متقی ⁂ حیرتم تا تو چه حق می منطقی

حرف تمخابید لیلدی گواه ⁂ نیست شایان قبول ای مرد راه

لعن و طعن تو و تلخی سخن ⁂ نافی مطلب نگردد ای فطن

چون قضیه بحر ارباب علوم ⁂ در سمای علم رخشان چون نجوم

کشف شد مطلب بدون شک و ریب ⁂ شد طلا ز آتش بدون غش و عیب

فکر کن آخر چو تو ملا بدم ⁂ پس چگونه این چنین شیدا شدم

من چو تو ملا و مرد اعتمام ⁂ محترم محسود نزد خاص و عام

اندر آن مسجد که تو هستی امام ⁂ پیشوا و مقتدای خاص و عام

من در آن جا سجده های بی‌ریا ⁂ برده ام از جان بیار کبریا

در اذان و در اقامه یکه تاز ⁂ بلکه اعلظ از امام سرفراز

در تراویح بد آوای بلند ⁂ رهنه ام چون صوم خاصان دلپسند

شب در ابوارم غذا مصرف شدی ⁂ در سحر یکجرعه آبم بس بُدی

از نوافل و ز مناجات طویل ⁂ منتظر بودم بی اجر جلیل

بعد از کار و تمنا و دعا ⁂ خواندمی قرآن بتجوید قراء

قاری قرآن بدم رهنه و شبان ⁂ حفظ وافر بردم از تازی زبان

بوده ام منشی و کاتب در محل ⁂ معتنا بی صاحب علم و عمل

اشاره بزندگانی خود در زمانیکه مسلمان بوده ا

علم فقهم همچو انوار و محور
نسبت کذب و فریه در این سخن
از تعاوید و تفأل های من
از مشایخ یافتم تلقین و پند
دیگران شاهد به [illegible] حق
رتبه های سبعه را هم سربسر (۱۸)
هرج و مرج حکمرانی قدیم
حین اوج قدرت قاجار بود
آیه های قوس و تقدیر او
با امر قرآن من ز تقلید [illegible]
در بخارا و در اقالیم جهان
پنج و پنج سال باشد ای متین
آن زمان ایام استبداد بود
باد [illegible] خوف و بیم معرکه
بجهة نگذاشتم جان را بکف
حق همی داند بحمد الله بود
با سهولت هفت وادی طی نشد
در ره دین من شده سرسری
هست ملا داستانهای فضول
بارها در قصه قلم بوده اند

[illegible] ۵۴

بود شهره در تمام بوم و بر
نسخه دارم بخط خویشتن
قانع و خوشنود بوده مرد و زن
پیرو مخلص بشاه نقشبند
در عوام افزود محبوبی من
از کمونز خسته گشتم با خبر (۱۹)
وان تعصب های طلاب نفهم
زور ملائی بسی در کار بود
حیله دیدم سوی من [illegible]
رستم و لله گشتم .. [illegible]
گشته ام تا یافتم آمال جان
حمد لله کرده ام تحصیل دین
مال و جا بخار رایگان بر باد بود
خویش را انداختم در مهلکه
یا پی عیش و سماع و چنگ و دف
نه برای حظ نفس و نفع و سود
می فشردن میوه رنج [illegible]
هر رضای حق بدادم برتری
ای بسا ضرب و لگد کردم قبول
ملان را سوالم [illegible] برده اند

از برادر منزجر بودیم بسی
نصف شب با برف و سرمای شدید
کرد بیرونم پدر از خانه او
لابه کردم تا سحر مهلت دهد
گریه و زاری من شد بی اثر
با خشونت گفت کلب بینوا
خود الله اشداء علی الکفار را
من نه تنها حرف را بشنیده ام
بس لوا تنه برادر خواب بود
او همی پنداشت کاین خدمت بود
وای آن روز یکی از سیل عوام
آمدی از پیش آمد این بد عرب
بالباس جنب و آنهم قلیل
چند درها زدم با التجاء
دین دل چون گل این نوجوان
گشته ویلان در میان کوچه ها
چون بدن در برف و برف افسرده شد
آخر شب یکزن بیچاره ای
اسم او شیرین و خلقش بد ملیح
بالعجا آن شب اللیل چه بود

مهربانی من ندیدم از کسی
با تشدد از سر قهره وعید
نسبت بر بدیم در کاشانه او
صبحگاهان امر خود سرتا دهد
چون تعصب کرده بودش کور کور
عشرت انسان و ملک بود روا
پیشه کرده بس فزود آزار را (۳۰)
ملکه هم واعظ علیم و بیدام
ظلم مومن را ه استتباب عید
در خود او خدا اجراء جنت بود
ظاهراً از امر حق گیرد قوام
خلق عالم را فکند اندر تعب
همچو سلک لرزان و مرد و دو لنگ
بینوا را کی دهد ماوا و جا؟
در بجا بخش رد برد شد باخزان
وای بر قلب جوانم شد چها
خوف از گرگ و دم افزوده شد
بچلوی کرسی شده آواره ای
رحم بر من کرد از بهر مسیح
عفت و شادی مرا چون در ربود

اخراج کردن برادر او را از خانه

(۵۴) شرح حال

پناهنده شدن گاه بزن بنام شیرین

کی شده اشک و غم و شادی بهم | وان اسارت بود و آزادی بهم

سوز و سوز و اشک و خنده متفق | شادی و غم عیش و ماتم ملتصق

للعجب بد نور و میزانم بهم | هان بهار و با خزان گردیده ضم

زاشک پیدا بود و موسم می آ... | لیک حق پروا ... رحمت

شخص پیر و نخ بغم در کم و کاست | مرد تازه در درون قدکرده راست

خود چگونه شد بهم جمع ای خدا | کار قوانینست فوق کارها

معجز است و معجزه کار خداست | آزمایش ها جدا و هم بجاست

اجتماع و مخالف که بود ؟ | باشد این خود حق عیسای رشد

آتش است و خاک معدن صیقلی | بی حرارت زر نگردد منجلی

تا نباشد ضرب و کوره میرقی | دست ناید بچلو یا اشرفی

ای شب یلدا و دی اسارت من | لیلة القتال و روح افزای من

ای شب عید و دی صبح وصال | لیلة القدر و کشاف جمال

لیلة شوری و اصحاب ل من | مشکلیها را نکو حلال من

از برادر بودی اگر جرتا ضم | وحدت بهتر از برادر یا ضم

گر برادر خون من بود دش مباح | حق مرا گوفت در زیر جناح

گر مصیبت ها ز تو گشته فزون | خود فزون ترستش تسلی در ...

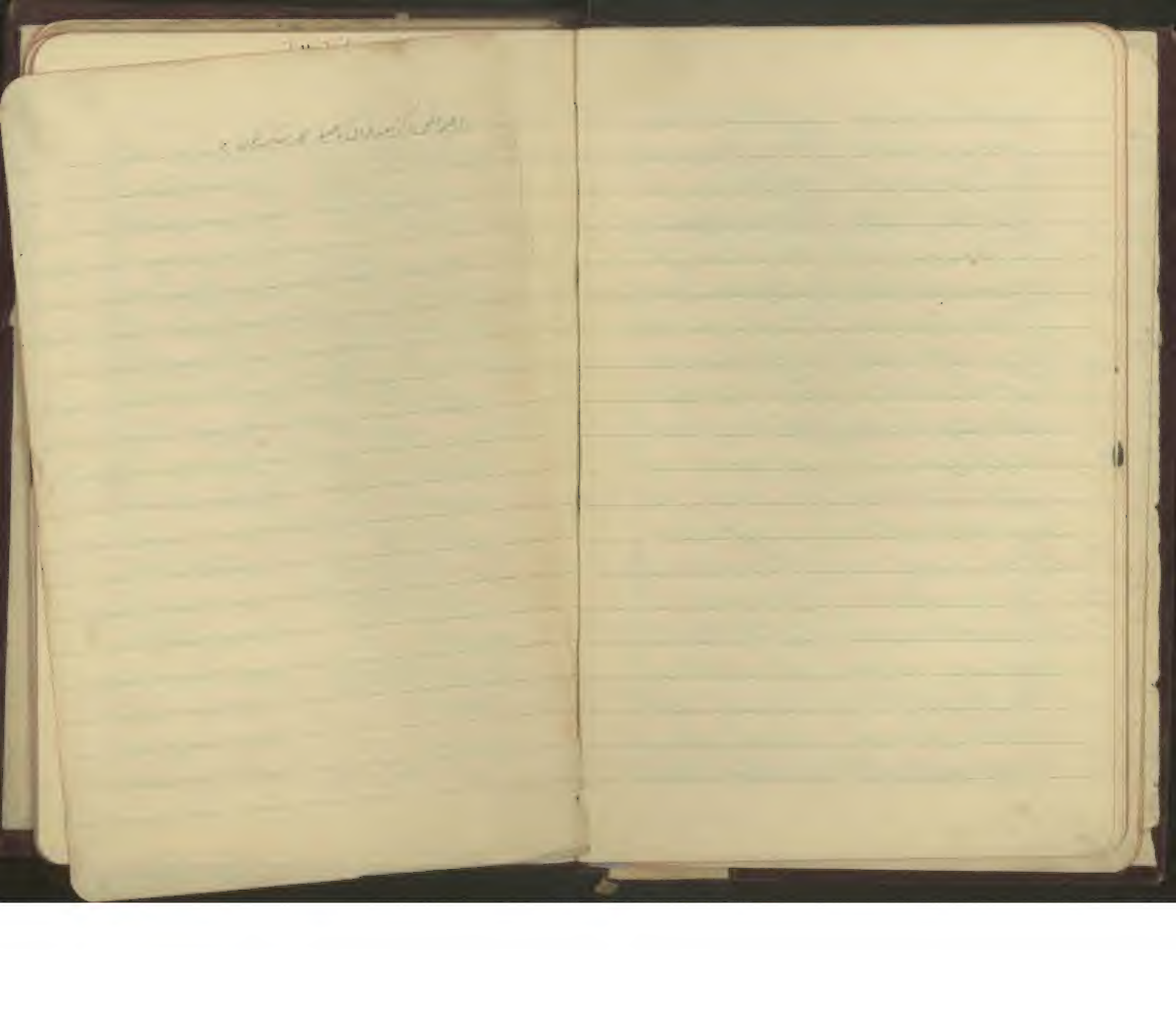
هین گذشته محنه و جام از ملال | لیک ای شب تو همه ز رنج و حال

صبحگه بالا بهم شد با قفال | بره با شیر زیان کی کرد جنگ؟

چونکه عالم جبر او شد بالتمام | جای دار الحرب با دار السلام

مدها بکرد عقیله هوشیار | از سلف نخواهد ... هیچ ار

(۵۴) شرح ...
(۵۵) شرح ...
(۵۵) شرح ...
(۵۸) شرح ...
(۵۸) شرح ...



از ملامت کرد کاکا را بسی / کاین چنین ظلمی ندیدم از کسی
ظلم بودی گو بود لیک زنهال / میوه ندهد بتو الا ملال
ابجد است و رفته رفته این حقوق / با مدارا از سر حق آید برون
دست از گردنت کشتش رهنما / رو بسوی مدرسه آمیگاه
وای برمن وین دل بیچاره ام / از غم و اندوه پاره پاره ام
چون شنیدم که برادر آمده / شاهبازم بر کبوتر آمده
در تپش آمد دل ترسان من / مژده نغز آورد قلب و جان من
چون سخن سازم ز آشتی حرفی / روی دل کردم سوی جان آفرین
گفتمش نورست خوش آمدن اگر / لیک رسوائی نباشد دلپذیر
با چه حالی من برفتم سوی ده / حق همی داند ز مرگم تلخ تر
لیک من چون خاطره دیدم براه / شاد گشتم کو بود ما را پناه
بس مرا فرمود دستش را ببوس / من شدم خود پای بوس و خاک بوس
تا چه بر من شد ز رنج اشک و آه / خاک آن درگاهی باشد گواه
آن نیمه خوشتر بر این تدبیر خویش / کوردختم گفتگو و کشمکش
در شبانگه باز از سقف بچه / مستفید و کرسی گرمم مفرح
لیک ترسان همچو موشی از تو پیش / گشتمی ناچار سرگرم سحر
گرچه هم چون بخت خود مرده شوم / از جهات دیگر آسوده شوم
گاهگاهی صحبت از ذات و دین / در میان آورد با مهر و یکین
فرصت خوبی مرا آمد بدست / بهر تبیان مطالب خوب و پست
از چه مذهب وضعها تکرار شد / وز تفنگم بیم جان در کار شد

لیک در پهلوی کرسی آتش گرم — ملجائی بُد هم ز جوع و هم ز سرم

چون خودم را در بلا انداختم — در شکنجه سوختم هم ساختم

گرچه بخشی گذشت از حرجها — از بلا خویش همی گشتی ادا

للعجب بنگر تو مینت خدا — او مسیحی شد مشتهر بعدها

او — از من او خدمت به یحیی بیش کرد — گرگ خاطف را مسیحا میش کرد

او ازین بسیار کرده است و کند — سعیها از تار کرده است و کند ۸

چون برادر هم پی آزار شد — را ز من پیدا و کارم زار شد

روز دیگر یک جماعت از عوام — بهر قتل من نمی بُد ازدحام

ولوله در کوچه ها انداختند — متفق سوی سرایم تاختند

بود داماد خطیب و پیشوا — از قضای طالعی در سرا

چون بر این احوال واقف گشت زود — از پی اسکات فتنه رو نمود

با هزاران حیله آن آزاده مرد — عاقبت اوباش را پاشیده کرد

بارها فانی بمن دادی خبر (۲۵) — کز فلان معبر سعیدا الحذر — شرح در صفحه (۵۶)

توطیه دیدند بهر قتل تو — با فلان اشخاص نزدیکی بجو

وین مخبر بعدها را گفتمان — شد عبدالله نائب نوجوان

فانی ما را مراد رحمی بدی — عازم قتلم بُد تو دیروز بدی

بار دیگر از میان مؤمنین — چاره جو بُد بهر قتلم در کمین

میرزا بابا خلف آن حاجی شادان — که شد کشته ز توپ اردلان ۸

قاصداً لله برای سفل خوت — شد کمربسته ز کردستان برون

کرده بُد ششلول پنهان در بغل — لیک حق باطل نمود آن شغل

بعد ها در رفتند شیخ شهید
عاقبت صدر نظام اند قصاص
نزده صد آباد مکوی هم دوبار
در ۱۳۰۹ رشتم بهنگام سحر
چون براهیم بشد ما لا یلیق
با فزوده طلاب را کرده روان
از هجوم آن گروه محرزه
در نجف آباد از برای قتل من
در سید آباد ملک چندین هزار
خود جهات مال من تاراج شد
از امیر و اهل علم و از امام
ضرب و لطم و دردهای بی‌التیام
از مسیحا آنجا هم بمن
سختی و تعبان آنجا بشنو
در حقم قول حواری رخ نمود
ملک آقا حسینی مرتهاد
رفته هر دو خدمت شیخ خطیب
خواستند از التواتر آراستند
لیک شیخ ما همان مرد علیم
مانع آمد خون را اقدام عوام

بشد شریک آن مؤمن پاک وتن
کشت این امر خود دچار دیگری
تو طلب و تقدیر را بر ده بکاس
قاصد قتلم شده چندین نفر
پیشوای رهزن جعبه در عراق
از برای کشتن این ناتوان
من رهائی یافتم با معجزه
متفق گشتند حیله هر دو زن
بهر سفک خون من دلباختار
نزد تیر خصم دل آماج شد
فتوی قتلم بشد منشور عام
شد نصیب من دگر آن تقدیر
ظلمها شد با جفاها و محن
در دل محزون من شد جای گیر
(۴۶) تجربه تلخم به عمها در فرزند
رحمان با کتف کج نکو نهاد
شیخ مؤمن آن لبیب سرادیب
فتوی قتل مرا از وی خواستند
کرد شان تحقیق و توبیخ عظیم
با حضور من بشد ختم کلام

(۵۶) شرح [illegible]

غیرشان جز ملک من الله نبود / لیک حق از اشتباه آگاه بود
حق ببخشد جمله را بهر تمام / بر وظیفه منتهی کرده قیام
بیش از تو شیخنا عبد الحمید / وان امام نیک خو عبد المجید
با علاء الدین همان شیخ طریق / که بود در بحر ارشاد او غریق
هر سه داده فتوی خون مرا / هم دریده قلب مجنون مرا
کای سلطانی مبشد مأمور کار / هفده تن از [illegible]
راه ابلاغ [illegible] گردد / این مرید شیخ دین محیی کرد
جستن از این دام بودی محال / یار زنهار و شاهدم سید جلال
در تلافی من با ایام . بلا / خادم محمود گشتم واقربا
زانکه ما [illegible] مسیح صبح / وقت عطش گفته با بانگ فصیح
ای [illegible] جرم [illegible] خبر / عفو فرما و ز عصیان درگذر
بخ بخ از این شافع و ترکیب / مرد خاضع کاظم و نیک و حلیم
داستانی دیگر گویم مختصر / زانکه شیرین تر بود از شهد و قند
تا بدانی بهر غم خلقت شدم / وز کرم دارای این خلعت شدم
گوئیا مادر مرا از بهر غم / وز برای محنت و آسیب و الم
در جهان آورد و بر جبهه‌ام نوشت / کاین سیه از حزن و غم گشته سرشت
هر کسی را در عمر [illegible] سیه‌ا / بهر من از دهر [illegible] سیه‌ا
در زمان سور دامادی من / در خوش اقبالی و شادی من
دوستانم ها [illegible] احباب لبیب / غرق حیرت گشته زین کار عجیب
تا چه پیش آید از این اقدام تن / زین جسارت چون شود انجام

(۵۶) شروع [illegible]

لیک قلب من بد آرام و مکین
صبحگاه سوم تیر یکم بداد
یک بلوق اعلی و اسفلی از میل
سحر تیر یک عرو تیم خدا (۲۸)
گشت مزمور خود با یک عین
روزهای قعر بین ماه صیام
سوم [illegible] من فراهم شد بجی
شور و غوغای عجب آمد پدید
بر در جامع چو ملحق شد خبر
کاش دباج فتی و مرتدیهم
آن هم ایام مبارک در صیام
در ب دکا مخابزد دی لیت بشی
از صدای (یا علی) مردمان
لیک قلبم را سکینه معتمد
صبحگاه سوم تیر قولی که داد
در میان آمیخته غوغای عام
ناگهان امواج چون بحر جلیل
کس نشد آگه از این سر عجیب
لیک این امر خفی چون شد چنین
حق دیر تدبیر محمد [illegible] (۲۹) بیر

تکیه ام بر قول آقای امین
جان و قلبم از کلامش گشت شاد
با رخ خندان و خالی از سبیل
خود عطا فرمود گشت آن متکا
خود و درع و سیف جاده هم مجن
اوج طغیان تعصب های عام
عشق می خفی دمبهکی مستحبد
دین چنین سوم و [illegible] کس ندید
مطلب اعلان در دم شد سمر
کس ندیده در عرب یا در عجم
واجب آمد مومنان را زین قیام
فکر حاکم بحر چاره خسته بود
زلزله افتاد در کون و مکان
چون یقینم بد خدا باشد ممد
شد مرا سرمایه هر اعتماد
قلب من آرام و در دار السلام
گشت راحت یافت آرام جمیل
در جهه خامش شد چنین تا [illegible]
آشکارا شد لیس ان [illegible]
آتش طغیان نشد چون زهرا

(۵۶) شرح [illegible]
(۵۷) شرح [illegible]
(۵۷) شرح [illegible]

عضد الدوله مرآن دانای پیر
باده روغ و جعل شهراده بحر
کاملاً بد بینی از این بیچارگان
بر من بیچاره خاطر پریش
سید جابر ز اعراب عراق
آری این جابر که شهنده بدی
نامه‌ها گوینده آمد از سما
شد محول تا که از آخوندها
جمله بمن دو خواهش از سفیر
چون بدر از مردمان بیچون
دولت عثمانیان هم آن زمان
لیک بنگر پیش مبنی . الله
بود سرکیس ارمنی آنجا مدیر
با یکی از دوستان من مدیر (۳۱)
(۳۲) خان شوکت را بحسن خلق خویش
وان تقاضا نامه را سعد گرد
دین حضیر حق تقاضای دگر
زین عجایب داستانهای دراز
که برای من چها پیش آمده
لیک بنگر چون ز تقدیر خدا

خود بموقع گشت مارا دستگیر
بر هجوم و همهمه شد کامگو
کاتفاق افتاد بر من این ملال
این قضایا رفت بیخبر سال بیش
بود در شخصیتی با طمطراق
بنجیبه بموده خیر و هم بدی
آری این حسین مستماشد بجا
بیست کس نامی و عالم بیش را
از پی قتل و دمار این فقیر
کرد تحریک بجز محض علم دین
حکمشان بر ما روا بود و ردن
حافظ بیچارگان . میکناد
منشی و محبوب در نزد سفیر
آشنا بود و امین و دلپذیر
مانع آمد تا نگوید قتل و نیش
حق مرا محفوظ مظلوم کرد
(۳۳) در کف دشمن نیامد کار ما
عرق خواهم تا شوی آگه ز ما
لطف حق بر جملگی فائق شود
گشت سخن بسکه مقبلا

شرح ... (۵۷)
شرح در صغیر (۵۷)
شرح ... (۵۷)

بس نزدی لاف و عجز و نیاز / کرده بودن راه استفلاح باز
با نشکرهای بجدا ز قیاس / کرده‌ام در دم اجابت الناس
وز برای جلوهٔ اخلاق رب / دست عزدی من نکردم طلب
رحمت من از برای خدمتش / عزتی بد وقت ضعف و ذلتش
من شعارم سنت کبر و محوزها / اینقدر گفتم که تو گردی جها
خوی دججاد ماخنین بجر دین / رو تفکر کن در آن مرد متین
تو نبوده‌ای غیر ذکر فاغسلوا / جان با ثبات چه داری بازگو
غیر باب حیض و احکام نفاس / گو بیا خبرت چه بوده بهر ناس
تو بآیات بنودی اقتدا / در عقیده نی بمن قد اهتدی
او ز شمشیر عرب گردید رام / ز بیر غزه گو دلیل ای مرد تام
او بخود رسیف گردیده ذلیل / نه ز تحقیق و براهین و دلیل
از ره جاه تقالید سخیف / جهد کن بیرون بیا مرد شریف
[illegible] / روح مولانای رومی شاد باد
روزهای طالب العلمی من / شاد و خرم دل ز اسلامی من
خوی دهمی بند اشتم در عین نور / سالکم اندر جهان چون عیسی
بود ظن من همانا کائنات / سید هشت بهر هم راه منا
کی نجات می بردمی در دو هفت / آفتابی کو کند این شمس ست
بر یهود و عیسوی در هر کنار / کردمی با کبر و استغنا نظر
شکر می کردم بخلاق فرید / بنده را در حزب اسلام آفرید
گفتی‌ها مانیا کانت قدیم / مصدر اقبال این دین قویم

(۵۸) شروع ...
(۵۹) شروع ...

زیر شمشیر و سنان تا زیان
تحت سیف الله گشته مؤمنین
گفتی اینجا بدخوی کز عرب
جان و مال خویش را کرده نثار
در نتیجه آخر آلامشان
خود باشیان بت پرستی ملوث شوم
کفر من راه نجی آراستند
گرچه این تفریق مجبوری شود
هر سحرگه حمد و سوره خوانمی
زانکه کاری فضلا و مجهود
از فضلا انوری چین قرنها چنان
وان عبادتهای تقلید مجهود
تو عجب کز شاعران ذو مقام
خود دلم می سوخت بر اهل صلاه
مختصر خوش بودم و شادان و کرم
با کشیشان و یهودی بارها
بینوایان شفق و بی خبر
یک دهاتی از نصارای فقیر
از برای دادن هر ده پیام
با دلیل قاطع و حسن سیر

تشهد گویان نبود و با زبان
مستفیضم من از این دین مبین
حامل آلام گشتند و تعب
من باشیان وام دارم سیمای
مستفیدم حال از اسلامشان
راه حق را یافتم ممنون شوم
دین صراط راستین بیراستند
بعض جانم مشعل نوری شده
اجر آن را هم آنجا [illegible]
در نظر اسلام را راسخ نمود
خود نبودم غیر حق و جز قمار
کی ز طاعات شمن کم می نمود
بت پرستی و تنفر یافت تام
در حقیقت حال و هر وا و وبال
با تعجب گاه گاه و نرم
می نمودم بحث در این کارها
[illegible] را سر کرده حلوه گر
در کتاب الله استاد دبیر
در سفتیج کرده چندی مقام
کرد تقلید مرا زین درد زجر

چون بدیدم اندر او خلق کریم ‌ ‌ صدق گفتار و جنان عقل سلیم

چون مقابل کردم آن افعال او ‌ ‌ با خلوص نیت و رضا آرای او

با سلوک خویش و اهل علم ما ‌ ‌ حیرتم افزوده شد زین ماجرا

در «لیس لی صلوات» مرا شیدا نمود ‌ ‌ سر و پیشانی من حیرت فزود

گفتی یا للعجب این کافر است ‌ ‌ پس چرا از ما عموماً بهتر است

این چنان از سلطهٔ شیطان است ‌ ‌ ورنه چه ما هستیم بس خاطی و پست

ستر این مطلب چنان جویا شدم ‌ ‌ جستجو را سالک دین پا شدم

پس مسلم شد مرا که عالمان ‌ ‌ گشته یکسر از اطاعت روگران

زین سبب قدرت از ایشان سلب شد ‌ ‌ دل بسوی هر مناهی جلب شد

عزم کردم تا کنم من زین سپس ‌ ‌ بر خدا رو پشت بر فسق و دنس

قلب و جانم عجب بیدار شد ‌ ‌ موجب آلام و صد آزار شد

سخن و ضرب دائمی میزد مرا ‌ ‌ وای بر من چون فتادم در بلا

خار و خرد بر من بشد یکسر حرام ‌ ‌ روز و شب اندر مشقت با تمام

یکطرف آلام زجر لوم نفس ‌ ‌ زان طرف ترسان ز اطعام نجس

با دعا و قربت و با التجا ‌ ‌ داغ کردم پای خود را در دو جا

تا که جای داغها آرد [illegible] ‌ ‌ باشدم از قول و پیمان انتها

وعده کردم زین سپس از ره نگاه ‌ ‌ یعنی «لا توبکن» سوق دهیم [illegible]

با شرار صحبت از دین و الله ‌ ‌ وز قیامت باد رهائی گناه

در میان نیخم نگویم هیچ چون ‌ ‌ تا بیارم از این دو چون

تا ابد با کافران من مثل آن ‌ ‌ خود نزایم یک سخن دلگز [illegible]

(۵۹) شرح [illegible]

(۶۰) شرح [illegible]

بوکه گی کلک کند جودی من
دان دیگر دانم زبهر این بدی
داعیها امروز هم اندر بدی
لیک تو بیجاست سبحان و بصیر
کوششی و تقوای من بیسود بود
با همه سعی و تلاشم اندر عمل
گر بظاهر از خطا کردم حذر
میل می کردی و سبزه و سبزی
وای من پس کجا جویم نجات
قول جامی در حضور این عشق
از سلوک اهل علم و پیشوا
گفتی ما ما گرده . راسخین
زان سبب گفتار و رفتار عموم
در مساجد صحبت از ملا و امام
آمدیم اندر موقع وقت نماز
گفتی بهر عبادت آمدیم
از صدای کفش با عظ گوش [illegible]
آسیای وعظ در هر صبح و شام
لیک مشتی آرد بهر تغذیه
خود نما بیجای منبر کرد و فر

باید این باید و این تدبیر من
تا شوم من متقی از هر بدی
ناطق و شاهد شوم بر صدق من
بیشتر بر من شده سلطان و میر
سعی می کردم ولی قدرت نبود
بود قول و فعل من یکسره غلط
لیک در باطن اماره سوی شر
گفتی با خویشتن زین درد و غم
از برای جنگ با این پهلوان
اندرون سینه تو ضیحی نکو (۴۸)
انفجارم بیشتر شد در جفا
گشته اند آگاه از سستی دین
شده هم گشته چو صرصر با سموم
از گناه و از مناهی حرام
بهر من چه داستانهای دراز
حال آنکه للشقاوت آمدیم
گر شد و حرفش [illegible] هوش [illegible]
بود یا [illegible] آب بعقیب امام
دست نا محرم حروف ادعیه
لیک رفتار من [illegible]

شرح صفحه (۸۷)

عیب نبینی تا که وزن را نزده
وزن کرده الله را و الهی الا
[illegible]
[illegible]

بود گفتارش بشیرینی شکر
حکمهای شد هم حکام شرع
حکم نا حق خط جعل و مهر جعل
از برای اخذ رشوه ناروا
ملک مسجد حق طلاب فقیر
وز مناهی و شراب و جوهرش
شیخ دیوانه شده از شرع و عقل
با وجود جملهٔ این ماجرا
نیست از خدا شرمی ز خلق
او مقر است دیگر حق ظالم
عالمان بحیل این ظالمان
نیک فرموده شیخ خوش خصال
حبذا شعر بهائی شیخ راد
گفتم این عالم ز علمش شد یقین
ور نبی قیدی و دین تیحرا
ای سعید رو و زخدا خوی سعی
حق خدای هست بخاطر و بتعب
با دل فارغ ز روز بازخواست
از طرف وجدان نگفتی بعید
دیگران گو مدد شد بجا سعید

لیک رفتارش ز حنظل تلختر
می دهند دو هیچ سازند اصلاح
تا کرم تعقیر را بر گو نعت نعل
مدعی و مدعی علیه با رهوا
فرش چاق سازد بسان شهری
نیست رو گردان ز نکر مخترش
زهره در دامش کند زید و عمرو
باز فرداد رها بهش بیشوا
از گروه ظالمان برده سبق
دین بنام شرع و ملیحون عالم ا
دلباس ملبس و گرگان بهار
حرد فاسق را نباشد انفعال
آفرین بر روی روانش شاد باد
بار چو سی نیست نبود دیم دین
شرب و خمر و دین همه مستی چرا
حال ز لا شیئ جان من چه مجی
بی قید دین اندستی و جهتی بیت
شاد می زی چونکه بی قیدی را
تا بکی ناظر بافعال قبیحه ؟
تو چرا از بی ردی گردی بعید

اطلاع و علم براهین دردها
باشکاف سبب جرم موهوم
سوء رفتار و قیق دیگری
تو بتکلیف بجسم اطلاع
گر خدایت داده این فهم و تمیز
هر که بعلمش بیش و امش بیشتر
از پی اصلاح نفس خویشتن
گو که عمر و زید گشتند سستی
شیخ اگر علم و عمل داده بیاد
هل بنگی قول افعال قبیح
رو به درگاه خدای ذو الجلال
کای خدا و ذو تعالی بی نظیر
مر نکردم وعده من پس بیشم
در تعقل در وجود کاینات
نظم و ترتیب و مدار آسمان
ذره ذره از جماد و از گیاه
خاصه فهم و فکر ابنای بشر
هست شاهد بر وجود حکمت
مر تصدیق من بنا اقوی دلیل
چونکه هستی در وجودت ثابت ا

نعمة توحید نمی سازد رها
سلب تکلیف از تو کی گردد همی؟
کی ترا سازد ز لوم خود بری؟
گشته مسئول کبیر و صغیر
بیشتر مدیون فضل ای عزیز
رو بآمال امور خود نگر
کوششی فرما و کن جان و تن
تو وظیفه خویش را آور بجای
سعی کن تا تو شوی نیکو نهاد
می نزی چون مسلم نیک و صحیح
رو بحق آر و ز تقلید منال
گر نترسم از هیبت تو ناگزیر
لاغری جان غلم فربه شوم
سیمرغ هستی تو ای بنده بدا
جلد گویا حکمت را بی زبان
وحدت و علم ترا باشد گواه
چرخ گر دانی تو هر دو بصر
پیش بینهایتی رحمن و قدرت
گو چه بحر تجم ذلت من ذلیل
در ره بحث هر زبانی ضامن است

گشته ام نومید زابنای بشر
پس خدا یا هادی گمگشتگان
پس لرضات خدا بستم کمر
نفس و وجدانم گرفته رو چنانک
بالمنم دهیم خراب است و کثیف
بارها با ناله و آه و با دعا
در فرایض در نوافل روز و شب
بی دو استدعایم از رب کریم
با دموع چشم و صورت روی خاک
که مرا گردد ز انوار هدی
هر که چون بنده [illegible] این ره سپر
چون بجادم مرخی دم فتوی نار
ماندم از محبت دلم [illegible] هستی
[illegible] دیدیم عمق [illegible] در حق
چون بدیدم خویشتن را روسیاه
بلکه استحقاق من نار جحیم
آن زمان من یافتم نیکی کلید
یعنی از هر در چو دل مایوس شد
آه جان مستغنی بحر خدا
وان عدو تو [illegible]

در خود و ذات کثیفم بیشتر
زین ضلالت سیئات را واهان
عالی عامل در حیات پر ثمر
زین اوامر زان ملامت عرضه تک
در خطایا عقل من گشته ضعیف
از خدا می خواستم من راه هدی
علم من جویا و پویا در طلب
اهدنی ربی صراط المستقیم
می بنالیدم بر آن معبود پاک
جانب کوی حقیقت رهنما
ممکن است آن در دهن یا خبر
مستحق بودن بر آن حسن القبول
شر [illegible] و منفعلات [illegible]
ذات ناپاکم بلعنت مستحق
نا مراد حضرت پاک الله
در خود ری از بحر نیران الیم
از برای فتح آن قفل شدید
فتح باب رحمت قدوس شد
غالب آمد خود دماغ و قلبها
جره ضالش خدا از کف رها

آن شبان خوب و نیکو پاسبان — بر تمام منع و عائق حکمران
هادیم گردید با نور بهی — سیر گردانید جان منتهی
حین ظهر و اوج شمس رابعه — شد محیط من ضیاء ساطعه
فوق تا بشعهای شمس پیرنور — زنگ کفر از خاطر من کرده دور
تا تمام روشنیهای دگر — تار گشتند و کثیف و بی اثر
زاستماع صوت محیی بشنو — دیدن آن روی پاک پر ز نور
آرزوهای دلم را یافتم — وز دو عالم چشم و رو برتافتم
صولتش قلب و دلم را هدر بود — وز صدایش اضطرابم لغو بود
های مگو سوم سخن از این کون — صورت عیسی بدیدم من عیان
دیدم آری قسمت و قدر صلیب — قدیر عیسی و آمرزک عجیب
معنی «الی الملا» دیده ام — صوت "کامل شد" از او بشنیده ام
جای زه دردم فقط در جنت او — رستخیز و قول خویش صورت او
ای طاق قلب و جان اصفیا — وی تو مسیح بلایک و اولیاء
عفو کردی جمله عصیان مرا — سیر کردی جان عطشان مرا
از دلایل وز براهین عیان — وز نفس نقول آن منجی جان
خاصه از آیات تورات شریف — قلب یاغی چنینم شد حنیف
برترا از اینها دل مؤمن رفیق — وارهات روح حق با تحقیق
اخذ نمودن از شخص مسیح — هست روزانه گواهی بس صریح
مؤمن بالله چون مسرور شد — وز جلال کبریا مسرور شد
دیگر او را نیست حاجت بر دلیل — گشته راحت تحت آن ظل جلیل

(۵۸) شرح در مجمعه

(۵۹) شرح در مجمعه

ما بوعی داریم الیس و رابطه — روح اقدس با کلامش واسطه
ما بنور الله ناظر گشته ایم — بنده حق را رهبر مرده گشته ایم
بهره ندهد نان و شریعت — گو ز راه عمل نی آمرزشت
چون نباشد عشق تو از راه راد — هم بجنت می نباشی کام شاد
تا که شاهین تر ازدی خدا — راست بود شادمانیت از کجا؟
تا نگردد داد سیر و مقتنع — عفو یار عاصی محال و ممتنع
چیست تر ازدی عدالت دادگر — خود قران باشد بکرده هیچ سر
تا نباشد اذن عدل الله علیم — چون شود رحم و کرم بر ما عظیم!
دادن عیسی ز راه فضل بود — هر دو شان از راه داد و عدل بود
هر کس را باشد بوی خود اعتماد — وارهیده از جزا و عدل و داد
از تفحص دست نمودم لحظه — که مباد آلوده باشم . اشتباه
مختصر گویم مرا در گوش راه — کنجکاویهای من بد بیشمار
خود چو طوطی از لب آموزگار — می نکردم تجربه بردم بکار
چون ز اسفار وز تورات قدیم — هست برهان و شهادات قویم
بر محیی منجی و بر کار او — بر حیات و صلیب و بر آثار او
می نمودم ترجمان را اعتماد — چون مسیحی بود و افریقی نژاد
تا شود قلب و دل من مستعد — فهم عبری راشدم من مستعد
تا زبان اصل را . آموختم — زان زبان من گنجها اندوختم
بالسان سامیان گشتم دقیق — رنجها بردم در این راه دقیق
هان دلایل را قوی تر یافتم — جامهٔ تردید بیخود بافتم

(رح ۳)

از گفتن زبان عبری

هجرتم در غربت بهر دین بود
تا که در دار التحف های عظیم
وین صحف مسطور آمد فرحها
خود به نفسی راحتی و تاری شدیم
وه چه زحمتها بدیدم من بجنب
در جوانی ترک اولاد و عیال
من چه گویم با تو از آلام و رنج
یا چه گویم با تو از غم های دل
وه صعوبتهای فوق مدرکم
بهر دین بردم بسی من رنجها
بهر وجدان و رضای خالقم
با هزاران رنج و محنت ساختم
اوج جانی بوده است ما را جهد
کو برای مرضی ایزد نبود
آنچه را قد امر هد الله بود
گرچه رفتم در اروپا چند بار
چشم من هیچ تیاتر را ندید
در جهان هرگز ندیدم سینما
از خدا من قلب فارغ داشتم
من لآلی یافتم آخر صدف

چند بار سفر اروپا

کشف اسرارم بجد آئین بود
دیده یا هم من اسفار قدیم
بیشتر از هجر از ام القری
در تمام شام و حجاز جاری شدم
بدتر از ایران و آن آلام و رنج
چیز سهلی نیست ای صاحب کمال
وانچه دیدم در اصیل و در صبوح
چند مره مرتطم گشتم به گل
زاری و رنج و محن دیدم غم
روی خود بر تافتم از کنجها
ترک کردم دوستان صادقم
نفع دنیا را جز عنت یافتم
همچو زنبور از برای کسب شهد
جان من زین رنجها ما ارتقی
او برحمت بار فیضم برگشود
شکر لله از معاصی بر کنار
جاذب جسم و هواهای پلید
سینهٔ ما پر فرح شد از خدا
این لذائذ را نبرده هیچ شعم
چون ستودم راستی بحر و حرف

من بکف آورده ام ماء معین
بعد ازین با آب شور نگو چکار
با خود سلطان چو گشتم آشنا
یافتم از لطف حق کان ذهب
از تمام و خاک این دنیای دون
بسط دام دلربا و دلفریب
قلب انسان هست دنیای کبیر
لیک مطلب از مسیحا یافتم
من نگفتم بهر نقش هر صنم
آنچه بود اشکال معیوب و زشت
مرحمت و نیکوها از این و آن
قلب مؤمن سر گشته است و غنی
طلعت زیبای عیسی را چو دید
می شود آگاه از راز نهان
چونکه دیدم من کمال معنوی
دیده ام با چشم سر نی چشم سر (۴۳)
لمعه ای گر تو نظر از مسیح
گر جوانی سر آئین کیلم
گو نفس مطمئن و راضیه
می شدی آگه ز قرب ساحت

جو بیار لذة للشاربین
چون فراتم رحمت پروردگار
خود بخود با من چه حاجت بعد ها
زان بشیر چون می شوم عز الطلب
کی برد لذت دل مرده دنی
کجا تو باشد نعمای ترتیب
غیر حق او را نساز دهیچ سیر
نیک مفتاح معنا یافتم
نفس آخر شد ز عیسی را تنیر
جملگی معضلاتم حل از او
تا ابد مستغنیم در قلب و جان
نیست یا زید سرا با طیار دنی
لحن شیرین مسیحا را شنید
خاک می ریزد بفرق ابلهان
طلعت مافوق شمس عیسوی (۴۴)
شکر حق را هست نیز این بصیر
شمه ای گر تو ز اسرار مسیح
پیش گوئی رسولان قدیم
عفو از عصیان حال ماضیه
قلب مسرور و رکوع عابدین

شرح در صفحه (۵۹)

می‌چشیدی گر تو از نان خدا
گر مسیر آمدیت من . بسما
گر چه آنی لذت وجدان مابر
گر نه وحدت یکدمی لذت بری
گر همی معرفت الله ای فتید
در صحیفت همه خود عادی است
مشتغا تو با دل زار حیران
تا نگردد قلب تو تن . مطمئن
قلب تو تا از ره ذکر خدا
می‌کنی درک معانی کلام
گفت اشو سایا طل رهنمای
هست اسید تو بدان محکم کتاب
کار اصیاف است و حاخام دهن
(۴۴) فاتلوهم گفت رب العالمین
گفتمش هل ظن موهوم ار چند
در تو می‌بینم که اعای هر
ای زرد خدان و نه زاهر خبر
آنچه گوئی ضد قرآن است این
(۵۷) خود تصدیق گفته مرقیه را
(۵۸) با "هدی للناس" چه بوده جا

اکل و شرب از دست مشتاق خدا
پشت پا های زنی بر جامعی
حلو بودت یا ره یا حق همچو راه
از محیط تنگ و تر خود دیر جوی
این محقق را مخوانی معتقد
هان مسیحیت کمال شادی است
می‌بری لذت از این شرح بیان
نیست شایان مقام ممتحن
این و لاحت نگردد خود کجا
می‌زنی عقل به بحر السلام
رد بجبر هیچ و عاطل رفته‌ای
کار محرف گشت منسوخ و خراب
خود بنا کردن لبش کی داد سود
از برای قلع ضنت بر زمین
اهل دانش می‌کنند تشنید (?)
آخر از اما و لیس از اصل هنر
تو مگر کوری همی خاکم بسر
رو بیاموز و بخوان مرد متین
حکم الله یا اذن آن آیات را
بعد از این عصیان کجا کفاره است

جرمتم افزون شود از این جدل
رو بخوان آیه از یونس ای فقیه
چون روا باشد خدا او خبر
امر فرماید به رسول خویشتن
از کتاب و آگهی و محب اعتبار
جان من رو شو خویش و دم مزن
مردم دانش پژوه این زمان
با صحاف تفتیش و علم فنو نیم (?)
محو حرف و آگهی یا درهو
آنچه می‌گوئی دلیلت لازم است
گو سخن شاز است امر دین
او که دارد سینه از باستان
خود به تمحاصرف لفظ این حرف
نیست این نفاق قانع زین بیان
خود نزاکت در سلک آمر گناه
چون همی گوئی که این منسوخ شد
گر تو حیرت را میزان کنی
محض رنجات خدا ملاقی ما
کو زین برهان بخواهی ای عمو
تا بچه مر آگهی که دین باطل است

خویشتن را چون فکندی در خیال
شو تو از خواب گرانت منتبه
عالم اسرار بنیاد . بصیر
تا برای چاره از تردید ظن
برگزید او مشیر و مستشار
کو سه درش مر بعز است این سخن
اهل تحقیقند یکسر بی گمان
می‌شناسد تا زنی را از قدیم
مالمات را خود اطاعت یا رب
شاهد تی کان تا طمع است و بجا
شد نماز مستحبها با زمین
کاوشش تا رنجها کرد بیان
برتری علم و نعمت و معرفت
رو دلیل متقن حوای فلان
تا دلیل توجیه باشد مرد راه
فتح در للشتغا حرد و فح شد
ای بسا معموره را ویران کنی
ملک در ضیر منه تو بنما بما
گاه حاجت می‌شکافم مو بمو
بهر جان من تمام ها طرست

(۵۹) شرح ...
(۵۱) شرح ...

نعمت است و حمت است و لطف و جود
گر برای تو شود کشف غطا
آب بنان گشته تر احوذ منتظر بیعتی
گر چه اندر رفته باشی بخردی
گر منجم باشی و گر فیلسوف
تو همی بابی که چون طفل صغیر
بر پر می تا از اصول و از فروع
و ز دین و ز شرع و از قرآن و سنن
مغز را چون یافتی در ترک پوست
از تمام علمها او ما حصل
تا نگردی خود ز نفس خود رها
گفت غضبان شیخ ما از این سخن
این چه حرف بعثت و هذیان با فتی
این صلیب و حرب و دفن و سنجیز
صفا از جمعها و آلام و محن
عدل بوده حکم قلت ای مرید
خود چه رجحانی است عیسی را بغیر
با سخنش این بود اسما از سما
ور بود بر عکس این هان ای ابی
گفتمش آقا به تندی هان مده

کاشف عدل خداوندی و دود
شش جهت را بر به بینی از عطا
کی تو انی برد فیض از بحر فیض
لازم است اینجا شوی تو تشنگی
جامها چه بیجا باشد چه بوقت
زاده تا تازه شوی ای مرد پیر
و ز الفبای خدا سازی شروع
می دهد آنرا دست مرد کهن
الست و محبت عاید گر بود نزد سبت
پس بدی ملحق شو و از خود گسل
حرف من تلقین بود بر مرده ها
گفت کافر زین مقوله دم مزن
مردن عیسی ترا چون کافی است
چون ترا سهمی رسد مرد عزیز
هر این منسوخ دین ممتحن
تو شفق باشی غلط بوده سعید
دگر ما قصور اگر ده است سیر
من ز بطن ام عن دم آید الی
پس تو خود مادق نباشی کاذبی
وصف عیسی را ز من بنگر بشنو

او کلمة الله بود
ترجمان قلب و اسرار خدا
حامله معصوم خدا را قافیه
مرد کامل در عبادت بی عدیل
در اطاعت بی شبیه و بی نظیر
او جواب حامله شیطان ما
بر اساس عدل شد دیش بنا
مرشد حق فیض اقدس را وسیط
او به تنها عارف الله بود
جز خدا غیر از خدا بی نصیب
تو صفین ذات او بود ز تو بجان
چون لطیف الله با آن بندگی
ما گنهکاران خاکی و سقیم
لیک جسم او ز روح آمد پدید
همچو آدم پیش از غی و ضلال
آن صفاتی کز مسیحا دیده شد
جملة تاریخ جهان را در نگر
دست در ذیل مسیحی مرشدم
با تفحص ها بسی بشتافتم
از خود و هم از غیر در زحمت شدم

مطلق حق خالق اشیاء بود
حجت ابلغ لنا نور هدی
بر وجود حق ادله کافیه
مؤمنین را بهترین و به دلیل
سالکین را مرشد حق و قدیر
مقنع و کافی می دلهای ما
راسخ است و سنت و آن ما
دشنا سا محو حق بحر محیط
و ز حقایق های حق آگاه بود
منم مؤمن را بصیر و دستگیر
لیک تمام گشت با آن جسم لیک
لی بود شایان و را پوسیدگی
مستعد و حاضر از بهر رهیم
فقط عادت بود مخلوق جدید
جسم عیسی پاک بود و بکر مال
و آن سخنهائی کز او بشنیده شد
سنت ما مذهب با بنای بشر
و ز همه مأیوس و خسته دل شدم
حمد لله مرد کامل یافتم
عین انسان دیدم و در حیرت شدم

این چنین مردی بعالم خود نیست
بلکه گوستاد «ستّارنا عیوبنا» گفت
از برای حفظ عیش خویشتن
با پشیمان گرده او از گفته آتش
در خطا ملزم نشد از هیچکس
در حضور خالق و خلق او بزیست
در میان جمله ابنای بشر
در نگو اندر صفات و سیرتش
خوش نشد یکبار کاین مرد فطن
خداوجوی کس بوی نسبت نداد
صد اکمل در وظیفهٔ ذکری
این چنین بی لکه ای مرد ظنین
باز می گویم دیرا ابنای بشر
او بمین سر خط آزادی بداد
گرچه بد در صورت انسانیت
چون مشبه بمین مشتبه بنگر
پس خداوند نباشد در جهان
چون تمام نسل آدم از چه ره
آدم اول فتاد و گشت زار
همچو جسم او گنه بر داشتیم

ممکن چون خدا الحق بالسبب
در حیاتش چون ببند گیرد نعمت
کس نه دید او زنده گام و سخن
تا دم آید از امور رفتارش
گرچه اندر چیزی همچون عیسی (۱۶)
کرد و اسم معنی انسان که چیست
غیر او هیچ عیب ناید در نظر
و آسمانی خلق جای حیرتش
تا دم آید از کلام خویشتن
پاک بود او آنچنان که پاک زاد
یافت بر خدا لم طراً برتری
می تواند شد شفیع المذنبین
بر عدل او بنفتاده نظر
چشمهٔ خوشنودی و شادی جواد
لیک معنی هست او ز انسانیت
زین سبب کو عیسی و معنی نشد (۱۷)
امر امر او هست اندر کن فکان
یافتند از گناه و از شر
جملهٔ اخلاقی خود را گرچه خوار
تخم نومیدی بجان خود کاشتیم

آدم ثانی مسیح رأس جدید
منجی ما خود میآورد و سخن
زنده گشتن مرد و زنده در کلام
اولین باشد چو گشتم تازه زاد
زادهٔ تازه چو گردیده دلم
مرکز شمس جهان بعشوی
او بی تمنای بی غنا زینت و داغ
نی بذات او راکذبی الکتاب
زنده بوگردد مسیحا از سما
گر بسر جسم من گردد بخاک
جسم ظاهر از میان خاک گور
قول داده زود آید ز آسمان
زنده ها را او مبدل میکند
زود باشد در هوا آواز او
زندگان و مردگان جمله تمام
با همین امید طراً مؤمنین
طعن و لعن مولی را با سرور
پس امید مسیحا باشد تمام
تکیه گاه من فقط گردد جهان
گر تو تنهای من در این سر است

پیرهان خویش از نو آفرید
زنده گر باشد چنانم از کفن
گشته ظاهر بهر مؤمن خاص و عام
دیگر آخر قیام جسم شاد
زنده گشتن بین احیا منزلم
جمله مقصود خدا را محو نمی
آفتاب است و سپهر ها چراغ
هست و بوده اقدس عالیجناب
این چنین فرموده او وعده بما
روز آخر بشنوم آن صور پاک
زنده گردد بی گمان یوم النشور
جمع آرد جملگی مؤمنان
مرده ها را زنده جمله میکند
در رسد و آنگه همه مرا ببر او (۱۸)
متفق آزاد گشته از نظام
شاد و خرم می خرامند بر زمین
مستمع نجوا اعتنا چون کرد گوه
اولین عیسی سپس ما بالتمام
هست عیسی منتهم ز اهل نجات
وای بر من جملگی باده هوا سنت

مرعشق خود را نمودم مبتلا — احمقانه روی کردم در بلا
بلی آسیدم بود کاخر فنام — می‌شدم همشکل آن مرد تمام
این رجای من بود نیکو بدان — که شوم با او امین جاودان
صورت شخص مسیحا را خدا — مرتسم سازد بشکل وی مرا
هر دو می‌گردیم شاد از یکدیگر — عاشق و معشوق را باهم نگر
شادمانی وی از این راه بود — میوهٔ آلام او همراه بود (۵۹)
شادمانی من این کاخر مآل — دارم جاوید در عین وصال
آری آری این روان مغز من — وین دل مهرورز و هم سر و تن
با تمام مؤمنین و ناجیات — در همه اعضا و ازهان داوات
جملگی مرد وی را باشد ثمر — دانهٔ گندم ز مرگش بارور (۶۰)
عاقبت گردیم هر دو شادکام — او زبس خوشنود و من زو بر دوام
من ز وی شادان و خرم و ز تن — حبذا زین وصل بی رنج و محن
شخصا دانی که قلبت شاد نیست — نفس زاجر باشد و آزاد نیست
نشنیده ز جسمی یار خویش — همتی کن چند گامی آی پیش
وز مسیحا فدیه دانی او — بذل خون قربانی کافی او
قلب خود را راحت و آرام کن — آن دل یاغی بانسش رام کن
چون همی دانی پزشکان ده نفر — هیچ یک زین عقده بتوشان خبر
تجربه کردند مجرب . آزما — تا شوی راحت ز هر درد و بلا
من چو تو علیم مریض و خوار بود — آنکه دردم زخم و دم آزار بود
این گنه بار و سیه روز و سقیم — زین نگاهی نوشدارو سلیم

چون مرا کوی شفقتش شد مناص — گفتم از تقلید مرهمگان خلاص
چون دل از داروی بیماری یاس — کرد استعلاج از رنج چه یاس
جز ترین اشقیا را چاره کرد — بند رقیت را ز پایم پاره کرد
گر بجای چون منی او کامی است — پس تمام این جهان را دانی است
جد ترین را برگزید و برو جهت — کیمیا گر بین ز خاک تیره ساخت
شیخ گفتا کفر گفتن تا بچند — تا بکی این ترّهات ای خودپسند
تو خود مرت گوئی که مسیح فکر است — نوکری را این ثنا چون ...
اینچنین تمجید و تجلیل بشر — شرک می‌باشد بر و خالق بشر (۶۱)
خویشتن را تند بشرک ... ای — گر بهتر از آنش کاسه گشته ای
جمله عصیان و گناهان بشر — عفو می‌گردد بجز این شرک شر
گفتم ای ملا ز قرآن بی خبر — ختم الله را تو مصداق و مقر
جان من ای صادق و شمع نیر — آنچه را گویم بدقت درنگر
یار خدا بدری و جان و ضمیر — یا حضور نور خود باشد چنین
بحض الله این تلاوت را بکن — مبا تعصب این تضادت را ...
عبد کلمهٔ ما دادن "عیسی مسیح" — می دهد قرآن گواهی صریح
واثره را بست وقول الحق بود — قائم بالذات و هم مطلق بود
چون چه یعنی خدا ذات بسیط — آن وجود محبت و بر عالم محیط
غیر مرئی فوق افکار بشر — ساکن نوری است تا بد در نظر
بر نمایش چون اراده کرد حق — شد هویدا این معانی الفلق
نطق کرد و گشت آن میمون کلام — شخص مسعودی که شد عیشش تمام

گاه نفسی بودن . اسم آن کلام
میلت جلوه کرد و واژه شد پدید
در ازل او را قرین ذات حق
چونکه در ذات او مقرون بوده است
از ازل بوده است آن واژهٔ خدا
آن بخادی واژه گشته آشکار
ماسوی الله را همان واژهٔ اصیل
می وجود تقدیر است آن بحر وجود
بی وجود تقدیر نیست از ممکنات
گرچه شد مرئی بشکل مردمان
چون بشر در ملتقا گردانی است
هیچگاه از وحدت نوعی پاک
در حیات و قول و فعل و در صفات
هر که او را دید خود دیده پدر
شارح مستور و مکنون است خدا
او که نفس نوبو بنک ملفوظ شد
چون نهادی صحیح و با خبر
جمله را آن راوی صدیق در آن سنن
آنچه در دنیا بجا در بری راد
هست اسرار عجیبه ای بسیر

بود قول الحق به پیش خاص و عام
ماسوی الله را همه او آفرید
هر مخلوق و فزون از فهم خلق
عز شکل بابد هم بوده است :
در نهاد حق وجود آن الله
بر معانی و قدیمی . احتیاء
از عدم سوی وجود آمد دلیل
ماسوی الله را همی باشد وجود
هیچ چیزی را نه کون و حیات
وحدت باطن نفس باده و جان است
وحدت باطن بجانش باقی است
حضرتش را می نمود انفکاک
شد جز از حضور کاینات
زانکه از معقول و آن آرد خبر
چون کلام لفظی و حظی مر است
جسم گردید و بما ملحوظ شد
زانچه و السنه است دیده با
گشته تبیانش بما بحکم و کماست
خود خلل ندهد سمعی و نهاد
اخراجی لفظی و ذهنی مستتر

فهم انسانی است تا سر در بیان
از نقد نسبت آنجا آیتی
توسی قرآن با همه آن اختلاف
هست کاغذ با حروفات هجا ؛
گرچه مکتوب است و منقول صدا
من هگویند جز مسیح بمثال
آن وجیه هر دو دنیا اللغة
آنکه در مدحش زبان ها قاصر است
سجده و کرنش نداریم دریغ
نیک جامی گفته این را در کلام
«عیسی آن روح کدایهی کلام
احمد او در مت تو بر حیات»
احترام تو بود ما چه و خوب
شد و صاحب بهر تو اوی ذلیل
جان مشتاق گنهکار بفیض
از وضاحت کتب تفتیش تمام است
عروة الوثقی معلوم در خور است
یاد آور گفته عطار را
«هر که دو رشته عیار مستی شود
عروة الوثقی بتو دادیم . ما
میشود آیا وضاحت بینها
در بلاغت جان من گردد رها !

ذات محدود از وعا مذهبشان
غیر وحدت نیست آنجا کثرتی
ناسخ و منسوخ و آیات تناقض
لمس محدث را همی داری روا
تو کلام الله می نامی . و را
آن فروغ و خاتم ذات جلال
کلمة الله و جامع بالغه
گرچه خود در مدح جمله ساحرند
گر بر قدم منه از ضرب تیغ ؟
در ریاضت پخته شد ملای خام
«بود بر گنج الغیب . طلسم»
حرمت من بر مسیحا شد عناد
احترام من بود کفر و عیب
من بمعنی و با خلاقم دخیل
طالب عفو است و آرام . ضمیر
و ز بلاغت کی کسی آرام شد ؟
سعید الت هر اسیدی اثر است
نیک بشنو حرف گوهر بار را
«هر چه دارد جلوه ها رستی شود»
پس تمسک جو بشو از اتقیاء

(۸۱)
جان من قول الحق و داشته صحیح
از برای درد عصیان و گناه :
اهل دنیا با تمدن راجرند
با وجود فخر و کبر . قرنها :
سعی ها کردند شاید یکنفر
اینچنین چون او باکه نفریا چو او
عاجز و مضطر همه وامانده اند
در بنا نمیشد میل و افزوده بیست
دوست تن می دیدش زین آب حیات
تشنگی جان مشتاقان و بیست
صد هزاران جان تشنه درجهان
پادشاهان حکمرانان شریف
تا رسی بر مردم عام و فقیر
از ربایی تمدن تا بعسام :
زیرها و سرچشما جمله مدیح
خود گریبان قرار کرد ای امام
در دم سرایت و زمان فرع جان
مشغل از چیزهای کر دنی
باز گو در پیشگاه داد گر
تا که فرصت هست قبل از پنجگاه

نبود الا شخص عیسای مسیح
نسبت عاصی راجر از کویش بناه
از نظر بین جمله عالم عاجزند
در تمدن در علوم و دردها
همچو عیسی نگفته اند از نظر
این معارضها بدون گفتگو
و نخورین میدان سپر نفکنده اند
خاص راه هر سعی تا مرو بوده است
تشنگی راهی نشان قبل از زمان
ربع آن میدان بعین دیده او
گشته سراب اندرین آب روان
ملوکان و بزرگان سنت
جلگی از خوان او گشتند سیر
جنس ایرانی ابا او لا دهام
بر همین کفاره و کار مسیح
زود برباید کند کار تمام
دل نکرده شرمسار و بی زبان
شرمگین از هر بهای گفتنی
نکته گاه هر عیسیت جانا الحذر
چاره را دریا بر وراهی شو براه

(۴۱)

شروع در عهد

شروع در عهد (۳۰)

فدیهٔ عیسی ترا ایمن کند ::
آن سنتها زیر کم دینها بری شد
جان من آمرزه بدست آورده است
تو بیا اباز باش و هم سفر :
دست کش از امید جویم کو دکان
تا یکی جهت رد بکی سر السعد
شیخ گفت آری نصارا دیده ام
سکرات و آلت لهو عجیب
بلیطها و مذهبها جمله کار شان
حیلت عالم سوز را بنگر فقیر
گفتش جانا بشنو کن رجوع
هان بطرف حوی گلگل آلوده را
از نصارای جسارت در گذر
بی نوا می علم باکت هشت گرد
وان عبادت همچو خدام صنم
در مسیحیت دعا کن خدا است
سجده مرد مسیحی نیک نی
دین عبادت را با آلات جهات
موئمن باز روح و هم آلله طلب
این همه بازیچه های کودکان

بی غم و شادی چو قلب من کند
در پیش در جستجوئی و طلب
وان سنتهای خر گشتند نیست
در بعد کسی شادمان این گنج بود
باش چون من مطمئن و شادمان
این رجاء خوف کی داده است و
وحی دیانت راکه سنجیده ام
عیب و دنیامیت و کار بس غریب
خود گواهی میدهد بر کارشان
ای سفینه بجز دگم شو بصیر
از صفات ملکه او کن شروع
وز سر چشمه بجو مقصود را
سنت آنها را از عیسی خود حذر
کارشان جز سنتهای تمام
دین بیش لرز و تر آرد و زنم
سجدهٔ موئمن دعا و تهاجد است
از خدا می باشد و هم الیه
احتیاجی نیست این راتکیو آت
کی بود محتاج آلات طرب ؟
در مسیحیت بود نیک و زمان

(۳۱)
شروع در عهد

آنچه در ناموس مسیحی شد مجاز در مسیحیت بود فسق و مجاز
آنچه در اسلام شد جایز است بالعین را لایق است حقیقت است
اهل ظاهر را وسیله اعتناد مرد باطن را بود کفر و عناد
آنچه بهر داود وغیره مباح بهر مؤمن اندر آن مان نبود صلاح
سایه و فرزندان بود ای عمو تو ز فرع و سایه خاصیت مجو
از اسید فرع و سایه رسته ایم زانکه ما با اصل خود پیوسته ایم
سایه بودند و اشاره ای کیا خود وجود و اصل را داریم ما
جان چو بر خود وارسید از شخص دوست خود کجا محتاج شکل و عکس اوست
و تیغ و جنگ و عدلهای ... اسلحهٔ قتال و آلات کرویا
... سپرها و کمانها محب سپرها و سپر اندازها
حلیه مرد دنی است و عوض الله چون مسیحیت سلیم است از گناه
رزم شمشیر و سنان تیر و کمان حلیه ممنوع است بهر مؤمنان
آنچه اسباب خراب بشر موجب فخر ابولهب شر
حلیه مرد دنی است در درگاه حق سر بسر مبغوض آن رب الفلق
آن دیانت سنت مجی دینی بود حلیه از شیطانی بود
گو مسیحیت چنین است ای پسر گو مسیحیت در صد خاکت بسر
گو مسیحیت چنین است ای محق لعن و طعن تو نباشد روا
مذهب را این است هان ای ... گر درست آن را باد از دست تن
سنت مقیاس تا ... و لفنک موجبات حرب آلات جنگ
چون مسیحی را مقامی دیگر است سالک حق را مرامی دیگر است

شروع در ... (۶۳)

چون مقام اهل ونیز ... خداست پس مذاق مؤمن از عالم حق است
چون شخص مسیحی بی گمان هست روحانی و اخلاق ...
جوشش از هر سلاحی مرتو است چون مسیحی را جهاد اکبر است
تا نگردد اندرخ از سید ز جنگ در شتی از بهر سنت ... ننگ
رتبهٔ مؤمن مقام اولیاست بلکه برتر ز انبیا و اولیاست
آنچه مسیحی را بدی صعب و محال مر مسیحی را محال است وصال
چون مسیحی هم در این باب است باد ضامن قرنش بود با اعتبار
کلمه مریم از روح رب مستفید خود بنفسه هست ضامن و مفید
گر همی خواهی تو مقیاس صحیح ور نگردد سیرت شخص مسیح
با حق و ... مسیح اسفل و ادنی ز گفتار مسیح
سنت شایان مسیحیت رفیق دین مسیح چون خودش باشد انیق
پیش گو پیچای اقوال مسیح آشکارا کرده اعمال قبیح
در جنیر ... زبان صد نبوتها است مستور و نهان
وز جواهر دین رسالات خدا صاحب الجام رب نور هدی
هم این نهان را خود نبوت کرده اند الحذر گفتند و دعوت کرده اند
این بود فتوای قول باهره بر علیه مؤمنین ظاهره
گفتم ایشان ... بگو گفت ما را سنت اینجا گفتگو
کافران گشتند غالب ... سنت مؤمن را محال همچه
گفتشان پس کافری شیخ او ... نبود از ایمان تو رسم و صفت
ره بخوان جاء الذین ... می دهد فتوای کفر ... خود

قیمت و

شروع در مسئله (۶۳)
شروع در مسئله (۶۴)
شروع در مسئله (۶۵)
شروع در مسئله (۶۶)
شروع در مسئله (۶۷)
شروع در مسئله (۶۸)

می دهد آید گواهی تمام | بر مسیح و بر کلیمی و قیام
بر سجود با جلالش سوی هو | هم شهادت می دهد بر کفر تو
امنیت نص آید بر مرگ مسیح | بر قیام و بر سجود او صریح
لیک بر خوان تو از آن فتوای خود | کفر تو ثابت ز استفتای خود
گشت لا اعشکین گفتا بکن | فاتلوا هم کافة یا مؤمنین (۶۷)
ترجمان جمله ملاهای . شوم | وانکه او از فقه بودش حظ و کم
گو شنید پرسش ز شاه پهلوی | امر بالمعروف کردی مولوی
گو شنودش واهمه زین شهریار | حق من یاد ار بود یا سنگسار
حکمتش این است کانجیل شریف | امر فرموده دعا بهر منیف (۶۹)
باب الیصاسطن این پادشاه | می بفزا بار بخشش می گشا
ملقب شاهنشاهش شاد باد | خطهٔ ایران ز وی آباد باد
مختصر ولیک شیخ ذو مقام | در محیط تنگنایش تلخ کام
شاد می زی ای سعید ابن رسول | ره دعاگو بهر شیخ بوالفضول (۷۰)
همچو تو شاید خدایش برگزید | هیچ کافر را بجواری سگ گزید (۷۱)
مدح اقدس بوصد انکاری کند | حرف حق اندر دلش کاری کند
شکر لله مقصدی صادق بود (۷۲) | هر ثنا سائی حق عاشق بود
کور کورانه است جویای خدا | در جهالت می زند او دست و پا
همچو طفل بی زبان بهر چراغ | نصف شب اینجا بیاید و نهد فراغ
تو که خود دانی بتحصیل حق | هر صراط راستی چون سبق
شاید این ملائی فاضل از منبر | مصطفی گردد شود دیگر نیر

(۶۷) شرح در صفحهٔ
(۶۸) شرح در صفحهٔ
(۷۱) شرح در صفحهٔ
(۷۲) شرح در صفحهٔ
نام و نام پدر ...
شرح در صفحهٔ

سرور آخوند ما یار شفیق | تا بخیر می گویم تأمل کن رفیق
هر دو ما کردیم و اربابی نژاد | هر دو ایرانی و از اجداد ماد
شد مرا عیسی بد از اقوام و خویش | شد ترا هرگز نصیبی از قریش
شد مسیحا ابن عم من بده. | شد محمد قوم و خویش تو شده
آن یکی عبری و از ملک جلیل | وان یکی تازی و گزیده از خلیل
پس تو متعصب های بی نسبت چرا؟ | چشم پوشی از حقیقت از چه راه
شرح احوال صفات این دو کس | ثبت تاریخ است و بمصحف عرش بس
حال هر دو بازجو از داستان | بی غرض بنوشته کلک راستان
با دل نقاد و چشمان حدید | اقرا الانجیل و توریة سدید
بلکه حق جان ترا هادی شود | مصدر شادی و آزادی شود
بعد فاسئلوا الذین یقرئون (۷۳) | چونکه حکم الله هستش در بطون
با تو گفتم من حکایت صاف و راست | الوداع امر تامی با خداست
ای خدا کی می شود تا قوم من؟ | ملتفت گردند و آزاد از محن
گر شوند آگه ز اسرار نجات | شادمانی بر امت در حیات
محو گردد دشمنی پا بر این جهان | خرم و شادان جهانها هم بهان
سال یازده قرن جلوه ماه شش | هجری شمسی و در آوان خوش
حضرت مولی مبارک بالک | [illegible]

حکایت

تازگی شخصی ز اغنیا ملوک | ساخت در باغش یکی کاخ خیلک
کاخ زیبا و درختان قشنگ | آبشارها لاله های رنگ رنگ
جمع کرد انواع و اقسام طیور | وز نواشان باغ شد دار السرور

شرح در صفحهٔ (۷۳)
تاریخ ...

بلبلی بر یکدرخت نزد کاخ / آشیانی ساخت در بین دو شاخ
از پر و پنبه ز ابریشم وز کتان / نرم کرده آشیان چون پرنیان
تا مبادا جوجه های احتمال / نیش بینند و فتند اندر ملال
چند تخمی اندر آن لانه نهاد / دور بین دگر دستان بلبل شاد
دلخوش و شادان مستفرح بسی / چهچهه می زد بلا غم از کسی
روز و شب بر تخمها او می غنود / وز پر و از سینه گرما می فزود
مدتی بی خواب و خور رنجش کشید / جان بخشان را به بیضه پرورید
پس بمنقارش شکست او بیضه ها / جوجه ها را کرد از زندان رها
آب و دانه دادشان با صد محن / رشد کرده هر یکی در پر و تن
بچگان ریزه چون پیش آمدند / موجب شادی آن مادر شدند
کاخ زیبا را قضا آذر گرفت / شعلهٔ جانسوز هر جا در گرفت
پس تجاوز کرد در اطراف کاخ / طعمهٔ خود ساخت آتش برگ و شاخ
مردمان از هر طرف گرد آمدند / بر کمر دامان همت بر زدند
بهر اطفاء حریق جلگی سعی بلیغ / صرف بنمودند ولیکن ای دریغ
کاخ دلکش پر ز نقش دلپذیر / محترق شد جمله ز آتش ناگزیر
نار سوی دار بلبل ره سپار / بلبل مسکین قرین آه و زار
شاخه بر شاخه پریدی با فزع / ناله ها کردی و بنمودی جزع
مرغکی بیچاره ای آشفته حال / پرپری زد بهم و می کرد قال
در میان آتش غمهای سوز / کس نبود اندر غم آن دلفروز
با زبان حال استمداد کرد / وامعینا والمغیثا یاد کرد

لیک استمداد او ننمود سود / زانکه یکسر جمله سوی کاخ بود
کی برای بلبل خوار و ضعیف / جوجه های نازک و لخت لطیف
هیچکس اظهار غمخواری کند / وان دل از کف رفته را یاری کند
در خیال اینکه گردد یار او / دلنواز و همدم و غمخوار او
صبحگه مردم برای دید کاخ / شد روان با ناله از هر سوی باغ
یکنفر با کنجکاوی گفت هان / بر سر بلبل چه آمد دوستان؟
پس گروهی سوی او بشتافتند / عاقبت آن آشیان را یافتند
رفت آور منظری شد آشکار / دلخراش و فوق حد انتظار
بلبلک بر جوجه ها بگشاده بال / ز آتش بی رحم گردیده زغال
بلک پرش از مرگ می کردش رها / لیک مهر مادری مانع ورا
بد مهر مادری کان بی زبان / کرد جانفدا بر حی آن جوجگان
آتش اندر سورت نار شدید / کم کم و تدریجی و وضع مدید
بلبل مسکین بمن شرح داستان / گفته باید با قلم یا با زبان
ای همایون مادری مهر بدیع / مرغکی از تو چسان گشته شجیع
کیستی تو چیستی ای پهلوان / کامفرمائی ببذل جسم و جان
العجب از قدرتت کاندر لهیب / ناتوانی را بخشائی شکیب
تا که تا آخر دم آتش سوختن / صبر تم زین نوع در آموختن
مهرها داری ز خالق یادگار / ای ودیعهٔ دانش پروردگار
مات و مبهوتم که تو خود از کجا؟ / آب خوردی غیر از دست خدا
خالقی کو مادرا . آفرید / وین چنین مادری نیاورده پدید

(۷۰)

از صفات خویش خلاق وحید
خود نباشد فاقد این حس نیک
عالم و بینا توانا و سمیع
صاحب قلب رحیم است و رفیق
پس چرا در مهر ورزی با خدا
آنچه را در خلق خود موجد بود
بهر استخلاص زمرهٔ عاصیات
کان کلام انسش ظاهر شود
چون بشر بیند بلایا و عذاب
از وفا و مهر خود جان کند
بین که مثل مرغی فقر مزبان
این صفت اندر مسیحا افضل است
گوسفندان خویش را دوست داشت
وارثهٔ دائم تن آدم گرفت
مهر ورزی خدا را حجت است
از برای چون منی گو منت خارج
امتحان هوش سخنور است
وان نبی پاکی اعنی ارمیا
مریم و هارون بصد مهر و وفا
نکته گیر بجا خود دید از طرف

حکایت ادوارد پادشاه انگلیس

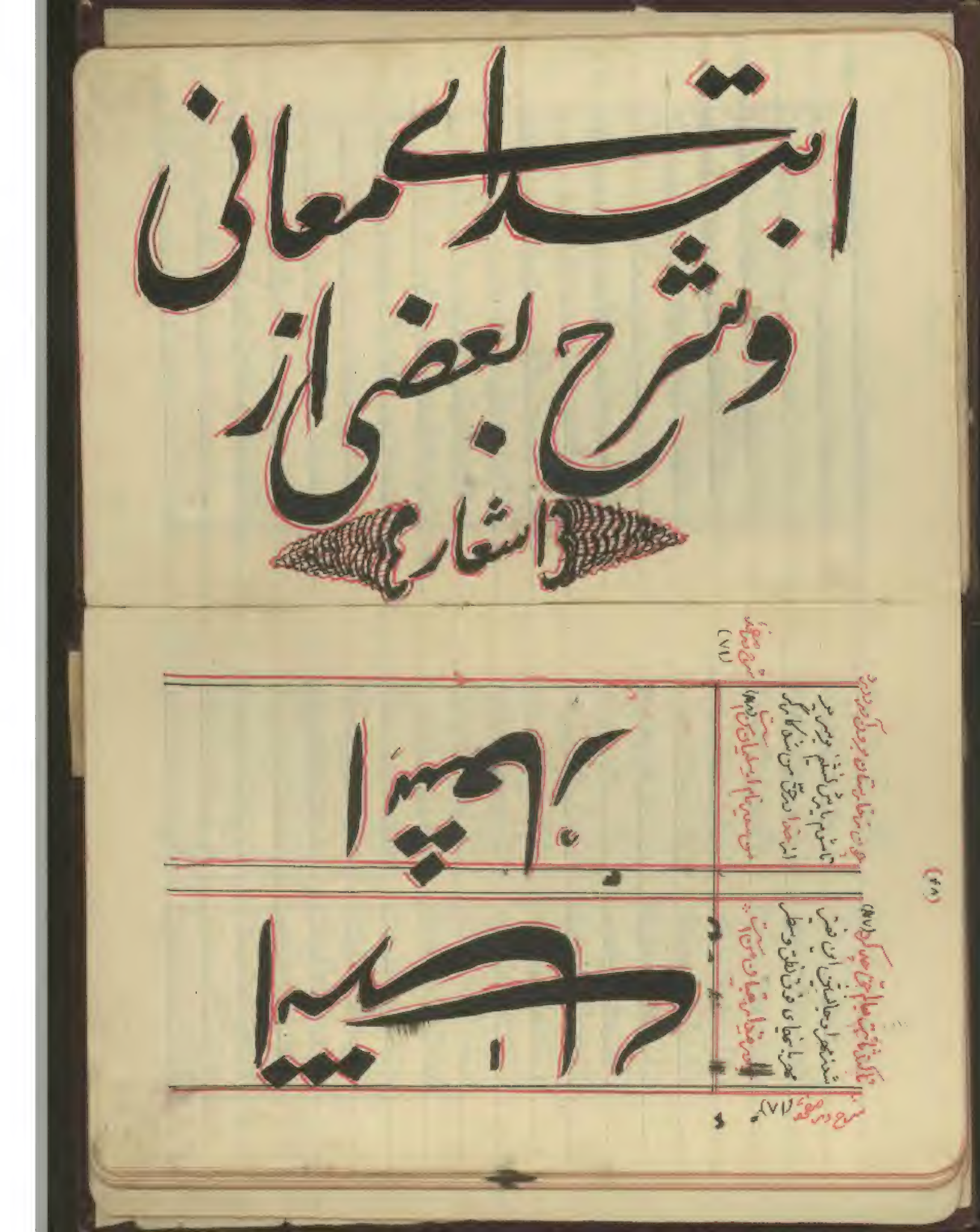
(۸۴) چون نمونه در بشر ما آفرید
هست اندر مادری مهر او نیک
مهربان تر او زمادر بر رضیع
بر تمام آفریدهٔ خود شفیق
گردم از کوی تبع من خدا
می شود خالق خویش فاقد بود
خود چه نیکی هست اندر این بیان
در شبیه ما بما ظاهر شود
تا رهاند جملگی را از عقاب
خویشتن را بهر ما قربان کند
تا کجا بر چیست مهر جوشکان
دوستی و مهر ورزیش اکمل است
جان خود را در ره آنها گذاشت
بر خودش عصیان این عالم گرفت
بر خدا کارش امر آیت است
شاه ادوارد است و ترک تخت و
در رهی های لیس عجیبش برترست
در سیم گشته منادی خدا
بر علیه موسی و منتقد سیا (۸۵)
وان ورا اندر آستر گیر

شرح در صفحه (۷۱)

آنچه این نوع است آن مهر شگفت
در نظرها گو که بی تدبیر بود
عزم و حزم و جزم این شاه جوان
کو برای مهر همسر تخت و تاج
آن هم آن تاج و سریر مه نظر
بهر هم از محبت آن شجاع
همدمی کو وصله نایاب بود
بالتمام این شکل مسیحی است
آن غنی و آن صنم و آن امیر
تا بفقر وی تو اگر گشته ایم
وارثهٔ مرد بین ناسوت یافت
آنچنان این مهر عالمگیر گشته است
عشق از این بسیار کرده است کند
شهنشها ادوارد را قدرت نبود
از فقط قوس نزولش باز گشت
لیک سلطان محبت جان من
کیمیا گو خاک را خود زر کند
گرچه از آتش عبور می دهد
زود چو گردد ملک پاک و فر
چون شود صاف از صدید بمکانست

شاه مفلس است و استغنا اش گفت
همت شد لایق تقدیر بود
عبرتاست اندر زمان بهر جهان
ترک کرده می دهد امروز باج
جانشینش ثلث عالم را امیر
بر چنان شوکت نگفتا الوداع
ملتیست زین جهت در تابه بود
زان سبب جانم بمهرش راضی است
بهر ما خود نیست گشته است و فقیر
جملگی مقبول داده گشته ایم
خال زیبا وجنهٔ لاهوت یافت
صاحب آن فکر صائب گشته است
جا مسیحی را زنار کرده است کند
تا بجنبی را دهد با خود صعود
در جوش مفتضح و اماندهٔ نشست
منجنیم و آن فادی عنان
بعد از آن با خویشتن همسر کند
تا طلا از غل و غشها وا رهد
بر سر سریر با عروسش جلوه گر
جلوه گر سازد ورا و بکاناست (۸۶)

شرح در صفحه (۷۱)



ابتدای معانی وشرح بعضی از اشعار

انتهای

اشعار

تاکند ثابت بعالم حق چه کرد (۸۷)
شد مهر او جانشین این نفر
مهر با نمای فوق نطق و سطر
مقدار قیاس من است

تا شوم یارش نستم جو بهر ...
از خدا در حق من شد کارگر
من سعید نام ایلیان من است (۸۸)

(۱) چون عیسی نزدیک شهر شده (شهر اورشلیم) را نظاره کرد بر آن بهای های گریست گفت اگر تو می دانستی هم در این زمان خود آنچه باعث سلامتی می شد لیکن الحال از چشمان تو پنهان گشته است (انجیل لوقا باب ۱۶ : ۴۱ – ۴۲)

(۲) عیسی فرمود بیائید نزد من ای تمام زحمت کشان و گران باران من شما را آرامی خواهم بخشید یوغ مرا بر خود گیرید و از من تعلیم یابید زیرا که حلیم و افتاده دل می باشم و در نفوس خود آرامی خواهید یافت زیرا یوغ من خفیف است و بار من سبک (انجیل متی باب ۱۱ آیات ۲۸ – ۳۰)

(۳) و شخصی از فریسیان (علمای یهود) نیقودیموس نام از رؤسای یهود بود در شب نزد عیسی آمده گفت ای استاد می دانم که معلم هستی از جانب خدا آمده ای زیرا هیچکس نمی تواند معجزاتی که تو می نمائی بنماید جز اینکه خدا با وی باشد عیسی در جواب گفت آمین آمین بتو می گویم اگر کسی از نو تولد نشود ملکوت خدا را نمی تواند دید نیقودیموس بدو گفت چگونه ممکن است که انسانی که پیر شده مولود گردد آیا می شود که بار دیگر داخل شکم مادر گشته مولود شود؟
عیسی در جواب گفت آمین آمین بتو می گویم اگر کسی از آب و روح متولد نگردد ممکن نیست که داخل ملکوت خدا گردد آنچه از جسم مولود شد جسم است (ولادت دوباره از شکم مادر نزاید) آنچه از روح مولود گشت روح است (طبیعت روحانی را) عجب مدار که بتو گفتم باید شما از سر نو مولود گردید باد هر جا که می خواهد می وزد و صدای آن را می شنوی لیکن نمی دانی از کجا می آید و بکجا می رود همچنین است هر که از روح مولود گردد (انجیل یوحنا باب ۳ : ۱ – ۹)

(۴) لا تجادلوا اهل الکتاب الا بالتی هی احسن وقولوا آمنا بالذی انزل الینا وانزل الیکم والهنا والهکم واحد ونحن له مسلمون (سورة عنکبوت آیهٔ ۴۵)

(۵) وان منکم الا واردها کان علی ربک حتما مقضیا (سورة مریم ۲۴ آیهٔ ۷۲)

(۶) آمین آمین بشما می گویم هر که کلام مرا بشنود و بفرستندهٔ من ایمان آورد حیات جاودانی دارد و در داوری نمی آید بلکه از موت تا بحیات منتقل گشته است (انجیل یوحنا باب ۵ – آیهٔ ۲۴) پس هیچ قصاصی نیست بر آنانکه در مسیح عیسی هستند (رسالهٔ رومیان باب ۸ آیهٔ ۱) و ما دانسته و باور کرده ایم آن محبتی را که خدا با ما نموده است خدا محبت است و هر که در محبت ساکن است در خدا ساکن است و خدا در وی. محبت در همین با ما کامل شده است تا در روز جزا ما را دلاوری باشد زیرا چنانکه او هست ما نیز در این جهان همچنین هستیم در محبت خوف نیست بلکه محبت کامل خوف را بیرون می اندازد زیرا خوف عذاب دارد و کسیکه خوف دارد در محبت کامل نشده. ما او را محبت می نمائیم زیرا که او اول ما را محبت نمود (رسالهٔ اول یوحنا ۴: آیات ۱۶ تا ۱۹)
حیات جاودانی این است که تو را که خدای واحد حقیقی هستی و عیسی مسیح را که فرستادی بشناسند (انجیل یوحنا باب ۱۷ آیهٔ ۳)

(۷) قول شیخ محی الدین اعرابی است در فتوحات مکیه

(۸) ما نیز هر بار و گناهی را که ما را سخت می پیچد دور کنیم و با صبر در آن میدان که پیش روی ما مقرر شده است بدویم و بسوی پیشوا و کامل کنندهٔ ایمان یعنی عیسی نگران باشیم که بجهت آن خوشی که پیش او موضوع بود بی حرمتی را ناچیز شمرده متحمل صلیب گردید و بدست راست تخت خدا نشسته است پس تفکر کنید در او (رسالهٔ عبرانیان باب ۱۲ آیه ۱ تا ۳)

(۹) لم یکن الذین کفروا من اهل الکتاب والمشرکین منفکین حتی تأتیهم البینة رسول من الله یتلوا صحفا مطهرة فیها کتب قیمة وما تفرق الذین اوتوا الکتاب الا من بعد ما جاءتهم البینة (سورة بینه)

(۱۰) اشاره به قرآن سورة النساء آیهٔ ۱۵۵ و بکفرهم (یهود) وقولهم علی مریم بهتانا عظیما وقولهم انا قتلنا المسیح عیسی ابن مریم رسول الله وما قتلوه وما صلبوه ولکن شبه لهم وان الذین

[illegible] واختلفوا فيه لفي شك منه ما لهم به من علم الا اتباع الظن وما قتلوه يقيناً بل رفعه الله اليه وكان الله عزيزاً حكيماً . انتهی

(۱۱) فصول آخر اناجیل اربعه

(۱۲) رسالهٔ دوم قرنتیان باب ۱۳ می فرماید چنانچه از قلب مجروح با آمدن مسیح در قدرت مکشوف برداشته خواهد شد و در زبور سوره ۱۱۰ هست یهوه بخداوند من گفت بدست راست من بنشین تا دشمنانت را پای انداز تو سازم قوم تو در روز قدرت تو هدایای تبرعی می باشند آیات ۱–۳

(۱۳) باب ۱۵ رسالهٔ اول پولس رسول قرنتیان: الآن شما ای برادران از انجیلی که آگاه می سازم که آنرا هم پذیرفتید و در آن هم قائم می باشید و بوسیلهٔ آن نیز نجات می یابید بشرطیکه آن کلامی را که بشما بشارت دادم بخاطر نگاه دارید والا عبث ایمان آوردید زیرا که اول بشما سپردم آنچه نیز یافتم که مسیح برحسب کتب در راه گناهان ما مرد و اینکه مدفون شد و در روز سوم برحسب کتب برخاست و اینکه بکیفا ظاهر شد و بعد از آن بآن دوازده و پس از آن بزیاده از پانصد برادر یکبار ظاهر شد که بسیاری از ایشان تا امروز باقی هستند اما بعضی خوابیده اند از آن پس بیعقوب ظاهر شد و بعد بجمیع رسولان و آخر همه بر من مثل طفل سقط شده ظاهر گردید زیرا من کهترین رسولان هستم و لایق نیستم که برسول خوانده شوم چونکه بر کلیسای خدا جفا رسانیدم لیکن بفیض خدا آنچه هستم هستم و فیض او که بر من بود باطل نگشت بلکه بیشتر از همهٔ ایشان مشقت کشیدم اما نه من بلکه فیض خدا که با من بود پس خواه من و خواه ایشان بدین طریق وعظ می کنیم و بدین ایمان آوردید لیکن اگر بمسیح وعظ می شود که از مردگان برخاست چونست که بعضی از شما می گویند که قیامت مردگان نیست اما اگر مردگان را قیامت نیست مسیح نیز برنخاسته

است و اگر مسیح برنخاست باطل است وعظ ما و باطل است نیز ایمان شما و شهود کذبه برای خدا نیز شده ایم زیرا دربارهٔ خدا شهادت دادیم که مسیح را برخیزانید و حال آنکه او را برنخیزانید در صورتیکه مردگان برنمی خیزند زیرا هرگاه مردگان برنمی خیزند مسیح نیز برنخاسته است اما هرگاه مسیح برنخاسته است ایمان شما باطل است و شما تاکنون در گناهان خود هستید بلکه آنانی هم که در مسیح خوابیده اند هلاک شدند اگر فقط در این جهان در مسیح امیدواریم از جمیع مردم بدبخت تریم لیکن بالفعل مسیح از مردگان برخاسته و نوبر خوابیدگان شده است چنانکه بانسان موت آمد بانسان نیز قیامت مردگان شد و چنانکه در آدم همه می میرند در مسیح نیز همه زنده خواهند گشت لیکن هر کس در رتبهٔ خود مسیح نوبر است و بعد آنانی که در وقت آمدن او از آن مسیح می باشند و بعد از آن انتها است وقتیکه ملکوت را بخدا و پدر سپارد و در آن زمان تمام ریاست و تمام قدرت و قوت را نابود خواهد گردانید زیرا مادامی که همهٔ دشمنان را زیر پایهای خود ننهد می باید او سلطنت نماید دشمن آخر که نابود می شود موت است زیرا همه چیز را زیر پایهای وی انداخته است اما چون می گوید که همه چیز را زیر او انداخته است واضح است که او که همه را زیر او انداخت مستثنی است اما زمانیکه همه مطیع وی شده باشند آنگاه خود پسر هم مطیع خواهد شد او را که همه چیز را مطیع وی گردانید تا آنکه خدا کل در کل باشد والا آنانیکه برای مردگان تعمید می یابند چه کنند هرگاه مردگان مطلقاً برنمی خیزند پس چرا برای ایشان تعمید می گیرند و ما نیز چرا هر ساعت خود را در خطر می اندازیم بدان فخری که دربارهٔ شما در خداوند ما عیسی مسیح دارم قسم که هر روزه مرا مردنی است چون بطور انسان در افسس با وحوش جنگ کردم مرا چه سود است اگر مردگان برنمی خیزند بخوریم و بیاشامیم چون فردا می میریم فریفته مشوید معاشرات بد اخلاق حسنه را فاسد می سازد برای عدالت بیدار شده گناه مکنید زیرا بعضی معرفت خدا را ندارند

برای انفعال تمامی بگویم اما اگر کسی گوید مردگان چگونه برمی‌خیزند و بکدام بدن می‌آیند ای احمق
آنچه تو میکاری زنده نمی‌گردد جز آنکه بمیرد و آنچه میکاری نه آن جسمی را که خواهد شد
میکاری بلکه دانهٔ مجرد خواه از گندم و یا از دانه‌های دیگر لیکن خدا بر حسب اراده خود
آنرا جسمی میدهد و بهر یکی از تخمها جسم خودش را هر گوشتی از یک نوع گوشت نیست بلکه
گوشت انسان دیگر است و گوشت بهائم دیگر و گوشت مرغان دیگر و گوشت ماهیان دیگر و
جسمهای آسمانی هستند و جسمهای زمینی نیز لیکن شأن آسمانیها دیگر و شأن زمینیها دیگر
است و شأن آفتاب دیگر و شأن ماه دیگر و شأن ستارگان دیگر زیرا که ستاره از ستاره
در شأن فرق دارد و همچنین نیز است قیامت مردگان در فساد کاشته می‌شود و در بی
فسادی برمی‌خیزند و در ذلت کاشته می‌شود و در جلال برمی‌خیزد و در ضعف کاشته
می‌شود و در قوت برمی‌خیزد جسم نفسانی کاشته می‌شود و جسم روحانی برمی‌خیزد و اگر
جسم نفسانی کاشته می‌شود جسم روحانی برمی‌خیزد و اگر جسم نفسانی هست هرآینه روحانی
نیز هست و همچنین نیز مکتوب است انسان اول یعنی آدم نفس زنده گشت اما آدم آخر روح
حیات بخش شد لیکن روحانی مقدم نبود بلکه نفسانی و بعد از آن روحانی انسان اول
از زمین است خاکی انسان دویم خداوند است از آسمان چنانکه خاکی است خاکیان نیز چنان
هستند و چنانکه آسمانی هست آسمانیها نیز خواهیم گرفت لیکن ای برادران این را میگویم که
گوشت و خون نمی‌تواند وارث ملکوت خدا شود و فاسد وارث بی فسادی نیز نمی‌شود
همانا بشما سری میگویم که همه نخواهیم خوابید لیکن همه متبدل خواهیم شد در لحظه در طرفة
العینی بمجرد نواختن صور اخیر زیرا کرنا صدا خواهد داد و مردگان بی فساد خواهند برخاست
و ما متبدل خواهیم شد زیرا که می‌باید این فاسد بی فسادی را بپوشد و این فانی بقا را
پوشد آنگاه این کلامی که مکتوب است بانجام خواهد رسید که مرگ در ظفر بلعیده شده است ای

(۲) [illegible]

ای موت نیش تو کجاست ای گور ظفر تو کجاست نیش موت گناه است و قوت گناه شریعت لیکن
شکر خدا راست که ما را بواسطه خداوند ما عیسی مسیح ظفر میدهد بنابراین ای برادران
حبیب من پایدار و بی تشویش باشید و پیوسته در عمل خداوند بیفزائید چون میدانید
که زحمت شما در خداوند باطل نیست. خاتمه ... باب ۱۵ قرنتیان

(۱۴) و بحسب شریعت تقریباً همه چیز بخون طاهر میشود و بدون ریختن خون آمرزش نیست
(رساله عبرانیان باب ۹ آیه ۲۲)

(۱۵) الغلام مرتهن بعقیقة (حدیث) یذبح عن الغلام شاتان و عن الجاریة شاة

(۱۶) و فدیناه بذبح عظیم الصافات ۱۰۷

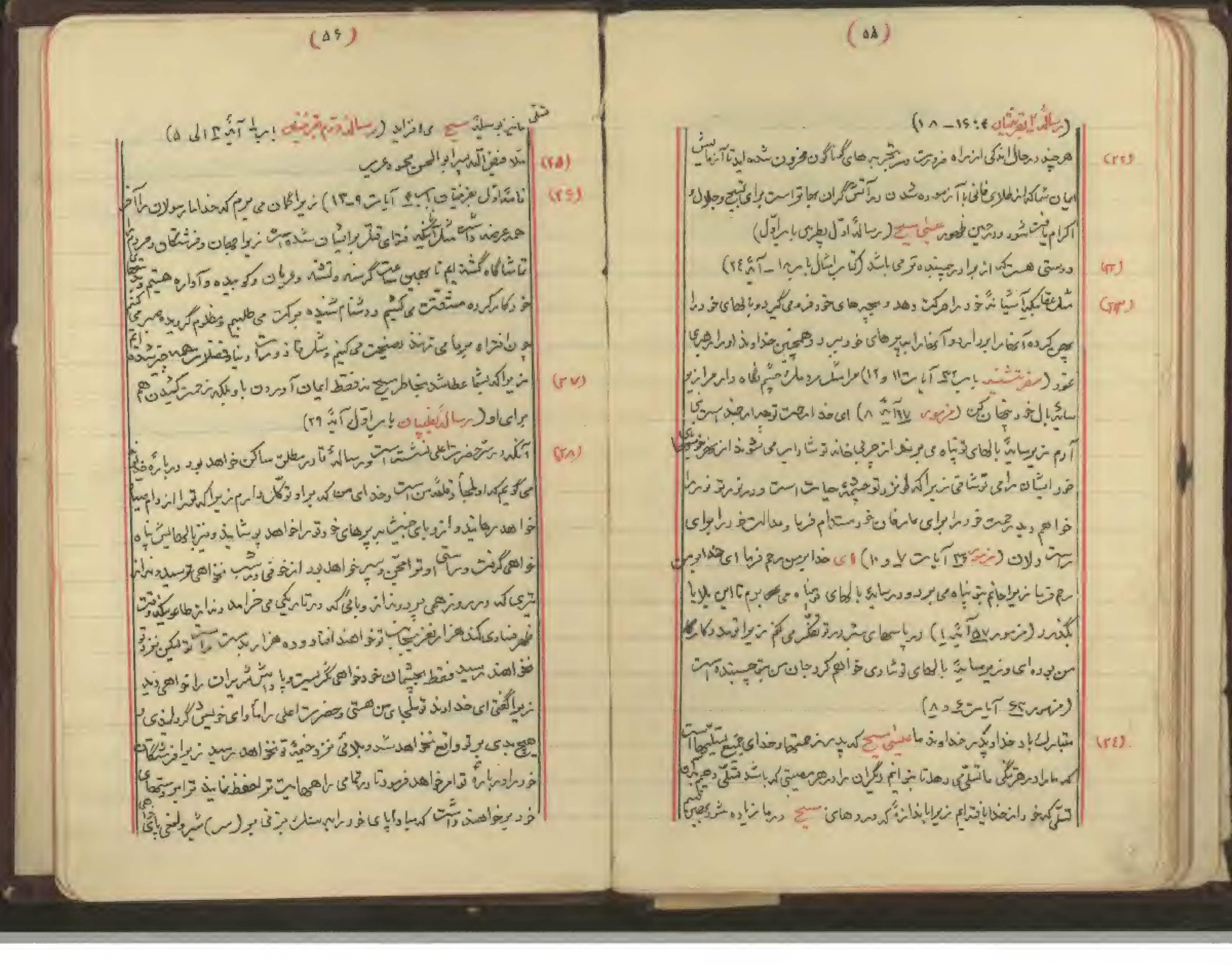
(۱۷) رساله کولسیان باب اول آیه ۲۰ و اینکه (خدا) بواسطه او (مسیح)
همه چیز را با خود مصالحه داد چونکه بخون صلیب وی سلامتی پدید آورد بلی بوسیله
او خواه آنچه بر زمین و خواه آنچه در آسمان است پس لازم بود که مثلهای چیزهای سماوی
(یعنی خیمه قبیله بنی اسرائیل) بدینها (خون قربانیهای حیوانات) طاهر شود لیکن خود
سماویات بقربانیهای نیکوتر از اینها (یعنی خون مسیح) رساله عبرانیان باب ۹ آیه ۲۳

(۱۸) ۱- ورع ۲- صبر ۳- زهد ۴- توکل ۵- جوع ۶- عزلت ۷- قناعت

(۱۹) ۱- عالم ذات ۲- صفات ۳- ارواح ۴- مثال ۵- اجسام خلق

(۲۰) یا ایها النبی جاهد الکفار و المنافقین و اغلظ علیهم (التوبه ۷۴)

(۲۱) از اینجهت هستند خاطرجمع نشویم بلکه هر چند انسانیت ظاهری ما فانی میشود لیکن (تن)
باطنی روز بروز تازه میگردد زیرا که این زحمت سبک ما که برای لحظه‌ای است
بار جاودانی جلال را برای ما زیاده پیدا میکند در حالیکه ما نظر نمیکنیم بچیزهای دیدنی
(بلکه بچیزهای نادیدنی) زیرا که آنچه دیدنی است زمانی است و نادیدنی جاودانی



(رسالهٔ ۲ پطرس باب ۱ آیهٔ ۶ – ۸)

(۲۲) هر چند در حال اندکی از راه ضرورت در تجربه‌های گوناگون محزون شده اید تا آزمایش ایمان شما که از طلای فانی با آزموده شدن در آتش گران بها تر است برای تسبیح و جلال و اکرام یافت شود در حین ظهور عیسی مسیح (رسالهٔ اوّل پطرس باب اوّل)

(۲۳) دوستی هست که از برادر چسبنده تر می باشد (کتاب امثال باب ۱۸ – آیهٔ ۲۴)

(۲۳) مثل عقابی که آشیانهٔ خود را حرکت دهد و بچه‌های خود فرو گیرد و بالهای خود را پهن کرده آنها را بردارد و آنها را بر پرهای خود ببرد همچنین خداوند او را رهبری نمود (سفر تثنیه باب ۳۲ آیات ۱۱ و ۱۲) مرا مثل مردمک چشم نگاه دار مرا زیر سایهٔ بال خود پنهان کن (مزمور ۱۷ آیهٔ ۸) ای خدا رحمت تو چه ارجمند است بنی آدم زیر سایهٔ بالهای تو پناه می برند از چربی خانهٔ تو شاداب می شوند از نهر خوشیهای خود ایشان را می نوشانی زیرا که نزد تو چشمهٔ حیات است و در نور تو نور را خواهیم دید رحمت خود را برای عارفان خود مستدام فرما و عدالت خود را برای راست دلان (مزمور ۳۶ آیات ۷ و ۱۰) ای خدا بر من رحم فرما ای خدا بر من رحم فرما زیرا جانم بتو پناه می برد و در سایهٔ بالهای تو پناه می برم تا این بلایا بگذرد (مزمور ۵۷ آیهٔ ۱) در پاسهای شب در تو تفکر می کنم زیرا تو مددکار من بوده ای و زیر سایهٔ بالهای تو شادی خواهم کرد جان من بتو چسبیده است (مزمور ۶۳ آیات ۶ و ۸)

(۲۴) متبارک باد خدا و پدر خداوند ما عیسی مسیح که پدر رحمتها و خدای جمیع تسلیها است که ما را در هر تنگی ما تسلی می دهد تا بتوانیم دیگران را در هر مصیبتی که باشد تسلی دهیم بآن تسلی که خود از خدا یافته ایم زیرا باندازه‌ای که دردهای مسیح در ما زیاده شود بهمین

قسم تسلی ما نیز بوسیلهٔ مسیح می افزاید (رسالهٔ دوّم قرنتیان باب ۱ آیهٔ ۳ الی ۵)

(۲۵) سلاً فضل الله پسر ابوالحسن محمودی

(۲۶) (نامهٔ اول قرنتیان باب ۴ آیات ۹ – ۱۳) زیرا گمان می برم که خدا ما رسولان را آخر همه عرضه داشت مثل آنکه فتوای قتل بر ایشان شده است زیرا جهان و فرشتگان و مردم را تماشاگاه گشته ایم تا بحال گرسنه و تشنه و عریان و کوبیده و آواره هستیم و بدستهای خود کار کرده مشقت می کشیم دشنام شنیده برکت می طلبیم و مظلوم گردیده صبر می کنیم چون افترا بر ما می زنند نصیحت می کنیم و مثل قاذورات دنیا و فضلات همه چیز شده ایم

(۲۷) زیرا که بشما عطا شد بخاطر مسیح نه فقط ایمان آوردن باو بلکه زحمت کشیدن هم برای او (رسالهٔ فیلیپیان باب اوّل آیهٔ ۲۹)

(۲۸) آنکه در ستر حضرت اعلی نشسته است زیر سایهٔ قادر مطلق ساکن خواهد بود دربارهٔ خداوند می گویم که او ملجأ و قلعهٔ من است و خدای من که بر او توکل دارم زیرا که ترا از دام صیاد خواهد رهانید و از وبای خبیث با پرهای خود ترا خواهد پوشانید و زیر بالهایش پناه خواهی گرفت و راستی او ترا مجن و سپر خواهد بود از خوفی در شب نخواهی ترسید و نه از تیری که در روز می پرد و نه از وبائی که در تاریکی می خرامد و نه از طاعونی که وقت ظهر فساد می کند هزار نفر بجانب تو خواهند افتاد و ده هزار بدست راست تو لیکن نزد تو نخواهد رسید فقط بچشمان خود خواهی نگریست و پاداش شریران را خواهی دید زیرا گفتی ای خداوند تو ملجای من هستی و حضرت اعلی را مأوای خویش گردانیدی هیچ بدی بر تو واقع نخواهد شد و بلائی نزد خیمهٔ تو نخواهد رسید زیرا فرشتگان خود را دربارهٔ تو امر خواهد فرمود تا در تمامی راههایت ترا حفظ نمایند ترا بر دستهای خود بر خواهند داشت که مبادا پای خود را بسنگی بزنی بر (سر) شیر و افعی پای

نخواهی برید و آنها را پایمال خواهی کرد چونکه بمن رغبت دارد او را خواهم رهانید و
چونکه باسم من عارف است او را نجات خویش را باو نشان خواهم داد (مزمور ۹۱)

(۲۹) چون عیسی بکشتی سوار شد شاگردانش از عقب او آمدند ناگاه اضطراب عظیمی در دریا پدید آمد
بحدیکه امواج کشتی را فرو میگرفت و او در خواب بود پس شاگردانش پیش آمده او را بیدار
کرده گفتند خداوندا ما را دریاب که هلاک میشویم بدیشان گفت ای کم ایمانان چرا ترسان
هستید آنگاه برخاسته بادها و دریا را نهیب کرد که آرامی کامل پدید آمد اما آن اشخاص
تعجب نموده گفتند این چگونه مردی است که بادها و دریا او را اطاعت مینماید (انجیل متی باب
۸ آیات ۲۳ الی ۲۷)

(۳۰) مقصود از شاهزاده بچه‌ها میرزا عضدالدوله پسر فتحعلی شاه است که دخترش
شمس الدوله زن ناصرالدین شاه بود و دو پسرهایش حاجی سیف الدوله و شاهزاده
عین الدوله و حسام الله میرزای سهیبالامر بودند کاغذی باسم بنده ساخته
بود که من با این دختر نصرانیه را مسلمان کرده‌ام این عروسی ظاهر سازی است بعدا
چند روز دیگر دختر را با خود به کردستان خواهم برد و در آنجا بدون تردید در سایه
باهم زندگی خواهیم کرد این مکتوب را بملاها و پیشوایان اغتشاش نموده بود و غوغا
را باین خاموش نمود

(۳۱) پطرس ابراهامیان مدیر صنایع خیاطی معروف ارومی

(۳۲) خان شوکت (میرزا حسینخان شوکت) مرد محترمی و همکارۀ امور از داخله سفارت بود
و در ایران و پسرشان خان شوکت ثانی هنوز در قید حیاتند

(۳۳) سرنوشت اشقیاء دینی الا در عدالت ثابت شده و از ظلم دور مانده نخواهی ترسید و از آن
دور خواهی ماند و بتو نزدیکی نخواهد نمود همانا جمع خواهند شد اما نه باذن من آنکه

بضد تو جمع شوند خواهند افتاد اینک من آهنگری را که ذغال را با آتش دمیده آلتی برای
کار خود بیرون می آورد آفریدم و من هلاک کننده را برای خرابی آفریدم
هر آلتی که بضد تو ساخته شود پیش نخواهد برد و هر زبانی را که برای محاکمه بر ضد
تو برخیزد تکذیب خواهی نمود این است نصیب بندگان خداوند و عدالت ایشان از جانب
من میباشد خداوند میفرماید (اشعیا باب ۵۴ آیات ۱۴ الی ۱۷)

(۳۴) یا ایها الذین آمنوا اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا وجوهکم وایدیکم الی المرافق الخ (المائدة

(۳۵) انا وجدنا آباءنا علی امة انا علی آثارهم مقتدون (الزخرف ۲۳)

(۳۶) ان عبادی لیس لک علیهم سلطان الا من اتبعک من الغاوین وان جهنم لموعدهم اجمعین (الحجر
۴۲ ـ ۴۳) انه لیس له سلطان علی الذین آمنوا وعلی ربهم یتوکلون انما سلطانه علی الذین
یتولونه والذین هم به مشرکون (النحل ۱۰۱ ـ ۱۰۲)

(۳۷) ولا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار (سوره هود ۱۱۵)

(۳۸)
دلی دارم که از جان برگرفته — امید از کفر و ایمان برگرفته
دلی که از خدا شرمی ندارد — نه سودی خلق آزرمی ندارد
دل شوریده شکل بیقراری — چو زلف دلبران آشفته حالی
از این هستم این دل دیوانه مستم — درون سینه دشمن می پرستم.

(۳۹)

(۳۹)

(۴۰) اشاره بجلوۀ خداوندی بر پولس است که در راه دمشق چون برای آزار مؤمنین به مسیح
آنجا میرفت باو آشکار شد و امیر دمشقی و یهودی سفاک را توفیق داد و او را مستدل بجوانی
فعال و جان باز خویش کرد (اعمال حواریون باب ۹)

(۴۱) انجیل متی ۲۷ : آیات ۴۵ و ۴۶ (۲) انجیل یوحنا ۱۹ : آیات ۲۸ - الی ۳۰

(۴۲) اعمال رسولان باب ۲۶ :

(۴۳) خدا مسیح حکمت وکشف را در معرفت خود بشما عطا فرماید تا چشمان دل شما روشن گشته بدانید که امید دعوت او چیست و کدام است جلال میراث او در مقدسین (رساله افسسیان باب اول ۱۷ و ۱۸)

(۴۴) قاتلوهم حتی لا تکون فتنة ویکون الدین لله (البقره ۱۸۷ - ۱۸۹)

(۴۵) ومن کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی واضل سبیلا (بنی اسرائیل ۷۴)

(۴۶) ولما جاءهم رسول من عند الله مصدق لما معهم وکیف یحکمونک وعندهم التوریة فیها حکم الله (البقره ۹۷) انا انزلنا التوریة فیها هدی ونور (المائده ۴۷ و ۴۸) وقفینا علی آثارهم بعیسی بن مریم مصدقا لما بین یدیه من التوریة وآتیناه الانجیل فیه هدی ونور ومصدقا لما بین یدیه من التوریة وهدی وموعظة للمتقین (المائده ۵۰)

(۴۷) من انزل الکتاب الذی جاء به موسی نورا وهدی للناس (الانعام ۹۱) وانزل التوریة والانجیل من قبل هدی للناس (آل عمران ۳)

(۴۸) اشاره بسوره یونس آیه ۹۴ است: فان کنت فی شک مما انزلنا الیک فسئل الذین یقرؤن الکتاب من قبلک.

(۴۹) لا تصلین احدکم وهو زانین (حدیث)

(۵۰) جناب شیخ محمد عبده مورخ معروف بکتاب [illegible] کتابی در ابطال [illegible] نوشته اند که تا بحال هیچ مورخ [illegible] ننوشته و [illegible] کتب سلف می داند و در تالیف کتابش [illegible] کرده و فارسی و تازی [illegible] باشد الحق [illegible] کتاب [illegible] جمع کرده با سایر مولفاتش [illegible] من یکونم [illegible] و هست [illegible] نقط کتاب [illegible]

(۵۱) ما ننسخ من آیة او ننسها نأت بخیر منها (البقره ۱۰۰)

(۵۲) انجیل یوحنا فصل (۳)

(۵۳) اشاره به الاسماء تنزل من السماء والسعید سعید فی بطن امه است

(۵۴) مزمور ۱۶ : اعمال رسولان ۲ : ۹

(۵۵) وعصی آدم ربه فغوی (طه ۱۱۹)

(۵۶) عبس وتولی ان جاءه الاعمی (اعمی ۱)

(۵۷) و در هیچکس غیر از او نجات نیست زیرا که اسمی دیگر زیر آسمان بمردم عطا نشده که بدان باید نجات یابیم (اعمال حواریون باب ۴ : آیه ۱۲) زیرا خدا واحد است و در میان خدا و انسان نیز متوسطی است یعنی انسانی که مسیح عیسی باشد که خود را در راه همه فدا داد (رساله اول پولس به تیموتاوس باب ۲ : ۵) عیسی بدو گفت من راه و راستی و حیات هستم هیچکس نزد پدر جز بوسیله من نمی آید (انجیل یوحنا باب ۱۴ : ۶) که چون در صورت خدا بود با خدا برابر بودن را غنیمت نشمرد لیکن خود را خالی کرده صورت (و حال) غلام را پذیرفت و در شبیه انسان شد (رساله ۲ : ۶ و ۷ فیلپیان)

(۵۸) اما ای برادران نمی خواهم شما از حالت خوابیدگان (مردگان) بیخبر باشید که مبادا مثل دیگران که امید ندارند محزون شوید زیرا اگر باور می کنیم که عیسی مرد و برخاست بهمین طور نیز خدا آنانرا که در عیسی خوابیده اند با وی خواهد آورد زیرا این را بشما از کلام خدا می گوئیم که ما که زنده و تا آمدن خداوند باقی باشیم بر خوابیدگان سبقت نخواهیم جست زیرا خود خداوند با صدا و با آواز رئیس فرشتگان و با صور خدا از آسمان نازل خواهد شد و مردگان در مسیح اول خواهند برخاست آنگاه ما که زنده و باقی باشیم با ایشان در ابرها ربوده خواهیم شد تا خداوند را در هوا

استقبال کنیم و همچنین همیشه با خداوند خواهیم بود پس بدین سخنان همدیگر را تسلی دهید (رساله اول به تسالونیقیان باب ۴: آیات ۱۳ – ۱۸) همانا به شما سری می‌گویم که همه نخواهیم خوابید لیکن همه متبدل خواهیم شد در لحظه‌ای در طرفة العینی بمجرد نواختن صور اخیر زیرا که کرنا صدا خواهد داد و مردگان (مسیحیان) بی‌فساد خواهند برخاست و ما مؤمنین زنده در آمدن **مسیح** متبدل خواهیم شد زیرا که باید این فاسد بی‌فسادی را بپوشد و این فانی به بقا آراسته گردد (**رساله اول به قرنتیان** باب ۱۵ آیات ۵۱ – ۵۳)

(۵۹) ثمرهٔ مشقت جان خویش را خواهد دید و سیر خواهد شد و مسرت خداوند در دست او میسر خواهد بود و نبوت اشعیاء نبی باب ۵۳ : ۱۱

(۶۰) آمین آمین به شما می‌گویم اگر دانهٔ گندم که در زمین می‌افتد نمیرد تنها می‌ماند لیکن اگر بمیرد ثمر بسیار آورد (**انجیل یوحنا** باب ۱۲ – آیهٔ ۲۴)

(۶۱) ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء و من یشرک بالله فقد ضل ضلالاً بعیدا (**النساء** ۱۱۶)

(۶۲) ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوة و لهم عذاب عظیم (بقره ۶)

(۶۳) انما **المسیح ابن مریم** رسول الله و کلمته القاها الی مریم و روح منه (النساء ۱۹۶)

(۶۴) ذلک **عیسی ابن مریم** قول الحق (مریم ۳۵)

(۶۵) تا ابد متبارک و یگانه مالک الملوک و رب الارباب که تنها لا موت است و ساکن در نوری است که نزدیک آن نتوان شد و احدی از انسان او را ندیده و نمی‌تواند دید او را تا ابد الآباد اکرام و قدرت باد آمین (نامه اول تیموتاوس باب ۶ آیهٔ ۱۵ – ۱۶) خدا را هرگز کسی ندیده است پسر یگانه (کلمه) که در آغوش پدر است همان او را ظاهر کرد (**انجیل یوحنا** باب اول)

(۶۶)

از اول عقل کل را کرد پیدا — کی عقل الحق گفتند دانا :

گروهی علت اولیش گفته — گروهی آدم معنیش گفتند

نخستین آفرینش برگزیده — خدایش بی‌میانجی آفریده

هر آنچ از آفرینش بود موجود — مر آن را واسطه در عالم او بود

ز عقل کل و هم نفس کل زاد — همی انسان معنی خواندش استاد

اگر معنی‌اش باز دانی — ورا جمع ملایک نام خوانی

هم او شد فاعل افلاک و انجم — هم او بحر محیط و جان مردم

سنجیا گفت خواهی زیادتر شد — جهانی زین سخن زیر و زبر شد

نگو گفتا دولی رهبر نیست — که او فرزند عشق کردگار است

(۶۷) خدا که در زمان سلف بارها و اقسام متعدد و طریقهای مختلف بوساطت انبیاء به پدران ما تکلم نمود در این ایام آخر بما بواسطه پسر خود متکلم شد که او را وارث جمیع موجودات قرار داد و بوسیلهٔ او عالمها را آفرید که فروغ جلالش و خاتم جوهرش بوده و بکلمهٔ قوت خود حامل جمیع موجودات بوده چون طهارت گناهان را باتمام رسانید بدست راست کبریا در اعلی علیین بنشست (**رساله عبرانیان** باب اول) و او صورت خدای نادیده و نخست‌زادهٔ تمام آفریدگان و او قبل از همه بوده و در همه چیز قیام دارد و تمامی پری در وی ساکن است (**رساله کولسیان** باب اول)

(۶۸) در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود همان در ابتدا نزد خدا بود همه چیز بواسطهٔ او آفریده شد و بغیر از او چیزی از موجودات وجود نیافت در او حیات بود و حیات نور انسان بود (**انجیل یوحنا** باب اول) اذ قالت الملائکة یا مریم ان الله یبشرک بکلمة منه اسمه **المسیح عیسی** ابن مریم وجیها فی الدنیا

والآخره (آل عمران ۴۵)

(۶۹) لکی ایرلندی یکی از اساتید لاهوتی ماری که اعتقاد به معجزه و الهام ندارد در ص ۱۰۵ و
تاریخ عقاید نوشته می گوید تاریخ مختصر سه سالهٔ سلوک عیسی در سه سال در رقیق و نرم کردن
قلوب بشر و در تهذیب اخلاق بیشتر از تمام کتب علماء و فلاسفهٔ عالم مؤثر و کارگر بوده است
و هج ولز آن نویسندهٔ نوجوان و شجاع انگلیسی که کتابها و رمانهای عجیبش
بسیاری از آنها بزبانهای ملل متمدنه ترجمه شده تاریخ مختصری بر عالم نوشته که بزودی شمارهٔ
نسخش به شش کرور رسید در آنجا می نویسد که چندین صفحه از اخلاق و صفات و تعالیم
مسیح بقلم در آورده بالاخره می گوید آیا جای تعجب است که حتی امروز (یعنی پس از
دو هزار سال با وجود ترقیات جنس بشر) این جلیلی (عیسی) خیلی برای دلهای ما
نزدیک است» و شک نکرده باش که از قرار معلوم که ولیکن تشخیص دین و مذهبی نیست

(۷۰) اشاره به فرمایش امام غزالی است که در باب خوف و رجاء اسلامی دیدم می فرماید:
«کالقلب بین الاسود»

(۷۱) زیرا که چون شریعت را سایهٔ نعمتهای آینده است نه عین صورت آن چیزها هرگز
نمی تواند تقرب جویندگان را کامل گرداند پس لازم بود که مثلهای چیزهای
سماوی بچنین قربانیها و گوساله ها ظاهر شود لکن خود سماویات (سنتیجه ۱۰–۱۹)
قربانی نیکوتر از اینها زیرا که مسیح بقدس ساخته شده بدست که مثال
مکان حقیقی است داخل نشده بلکه بخود آسمان تا که الآن در حضور خدا
بجهت ما ظاهر شود (رسالهٔ عبرانیان باب ۹ و باب ۱۰)

(۷۲) خلاصه ای برادران من در خداوند و در توانائی قوت او زورآور شوید تمام
اسلحهٔ خدا را بپوشید تا بتوانید با مکرهای ابلیس مقاومت کنید زیرا ما را کشتی

گرفتن با خون و جسم نیست (همچو بنی اسرائیل در زمان کنعان با دشمن جسمی و ظاهری)
بلکه با ریاستها و قدرتها و جهان داران این ظلمت روحانی و با فوجهای شرارت
روحانی در جایهای آسمانی (یعنی جنگ ما روحانی مذهبی و روحانی است) لهذا اسلحهٔ
تام خدا را بردارید تا بتوانید در روز شریر مقاومت کنید و همه کارها را بجا آورده
بایستید پس کمر خود را براستی بسته و جوشن عدالت را در بر کنید و بایستید و نعلین استعداد
(انجیل مژده) را در پا کنید و بر روی این همه سپر ایمان را بکشید که بآن بتوانید
تمامی تیرهای آتشین شریر را خاموش کنید و کلاه خود نجات و شمشیر روح را که کلام
خدا است بردارید و با دعا و التماس تمام در هر وقت در روح دعا کنید و برای همین باصرار و التماس
تمام بجهت همهٔ مقدسین (مؤمنین) (رسالهٔ افسسیان باب ۶) هکذا در رسالهٔ دوم
قرنتیان باب ۱۰ آیات ۴–۶ زیرا اسلحهٔ جنگ ما جسمانی نیست بلکه نزد خدا
قادر است برای انهدام قلعه‌ها که خیالات و هر بلندی را که خود را بخلاف معرفت خدا
می افرازد بزیر می افکنیم و هر فکری را باطاعت مسیح اسیر می نمائیم و مستعد هستیم از هر معصیت
انتقام جوئیم.

(۷۳) برای اینکه معلوم شود که او صنایع جنگهای سنگین اروپ که بغلط بتمدن معروف و در عین
حال سخت‌ترین سفاک و بی باکند هیچ ربطی با مسیحیت جز اسم مسیحی ندارد چند آیه
از آیات انجیل جلیل متن مقدس و شارع اقدس است و این آیات فقط عیناً از نسخهٔ
عربی ترجمه می باشد «شنیده اید که گفته شده است چشمی بعوض چشمی و دندانی بعوض
دندانی لیکن من بشما می گویم با شریر مقاومت مکنید بلکه هر که بر رخسارهٔ راست تو طپانچه
زند دیگری را نیز بسوی او بگردان شنیده اید که گفته شده است همسایهٔ خود را محبت نما
و با دشمن خود عداوت کن اما من بشما می گویم که دشمنان خود را محبت نمائید و برای لعن

کنندگان خود برکت بطلبید و برای آنکه بشما نفرت کنند احسان کنید و بهر که بخشش دهد
و جفا رساند دعای خیر کنید تا پدر خود را که در آسمانست پسران شوید زیرا که آفتاب خود
را بر بدان و نیکان طالع میسازد و باران بر عادلان و ظالمان می باراند (انجیل
متی باب ۵ ـ ۶ ـ ۷) برکت بطلبید بر آنانکه بشما جفا کنند با ماتمیان ماتم
کنید از خیالات بلند خود را دانا مشمارید و هیچکس را عوض بدی بدی
مرسانید پیش جمیع مردم تدارک کارهای نیکو ببینید ای عزیزان انتقام مکشید
بلکه خشم را مهلت دهید زیرا مکتوب است خداوند می فرماید که انتقام از آن
من است من جزا خواهم داد پس اگر دشمن تو گرسنه باشد او را سیر کن و اگر تشنه است
سیرابش نما زیرا که اگر چنین کنی اخگرهای آتش (انفعال) بر سرش خواهی انباشت
مغلوب بدی مشو بلکه بدی را به نیکوئی مغلوب ساز (رساله برومیان باب ۱۲)
و این خواب بینندگان نیز جسد خود را (چون گناهکاران قوم لوط) نجس می سازند
(و خداوندی هم سلطنت و پادشاهی و حکام و ترتیب) را خوار می شمارند و بر بزرگان
تهمت می زنند اما میکائیل رئیس ملائکه چون درباره جسد موسی با ابلیس منازعه میکرد
جرئت ننمود که بر او حکم افترا بزند بلکه گفت خداوند ترا توبیخ فرماید لکن این اشخاص
بر آنچه نمی دانند افترا می زنند و در آنچه مثل حیوان غیر ناطق بالطبع فهمیده اند خود را
فاسد می سازند [illegible] اینها اند همهمه کنندگان و گله مندان که برحسب شهوات خود سلوک
نمایند و بزبان خود سخنان تکبرآمیز گویند و ظاهر مردم را بجهت سود می پسندند
شما خبر داده شد که در زمان آخر مستهزئین خواهند آمد که برحسب شهوات بیدینی
خود رفتار خواهند کرد اینها اند که تفرقه بوجود می آورند و نفسانی هستند که روح را
ندارند اما شما ای حبیبان خود را بایمان اقدس خود بنا کرده در روح القدس عبادت

نمائید خویشتن را در محبت خدا محفوظ دارید و منتظر رحمت خداوند عیسی مسیح برای حیات
جاودانی بوده باشید (رساله یهودا) هکذا بخوانید باب دوم از رساله دوم پطرس را
چونکه مسیح نیز برای ما عذاب کشید و شما را نمونه گذاشت تا در اثر قدمهای وی رفتار
نمائید که هیچ گناه نکرد و مکر در زبانش یافت نشد چون او را دشنام می دادند دشنام پس نمیداد
چون عذاب می کشید تهدید نمی نمود بلکه خویشتن را بداور عادل تسلیم کرد که خود گناهان ما
را در بدن خویشتن بر دار متحمل شد تا از گناه مرده شده بعدالت زیست نمائیم که بضرب
ضربهای او شفا یافته اید از آنرو که مانند گوسفندان گم شده بودید لکن الحال بسوی
شبان و ناظر جانهای خویش برگشته اید (رساله اول پطرس باب ۲) و در موجب غرایب
مکاشفات که تاریخ مسیحیت را بصور و اشکال مختلفه هفتگانه در فصل ۲ ـ ۳ پیشگوئی
می فرماید چون بهفتم کلیسای لاودکیه می رسد و از مسیحیت ایام آخر خبر می دهد
به حال مسیحیت ظاهره نقد [illegible] خراب دیده می شود که برای مسیح [illegible] است [illegible]
ادعاهای معرفت واقعا و استغنا حد اوندا این مسیحیت ظاهره را مستمند و مسکین و فقیر
و کور و عریان می بیند و می خواند و می فرماید فاتری نه گرمی و نه سردی حال [illegible]
من آورده ای و ترا از دهان خود قی خواهم کرد وای برای مسیحیت ظاهره و هیکل بیان
تهی که چنین فتوای بر آن داده شده است و خدا را شکر که ملیونها مردمان خدا پرست و
خدا دوست و متقی در میان این معترضین ظاهره وجود دارند و خودم برای العین همانها
را دیدم که از اوضاع و لیاقت و خاطری پریشان دارند و منتظرند که مسیح برحسب
وعده اش بیاید آنها را محفوظ فرموده و بر جهان [illegible] و دنیویت عادلانه داوری
واضرب لهم مثلا اصحاب القریة اذ جاءها المرسلون اذ ارسلنا الیهم اثنین فکذبوهما فعززنا
بثالث فقالوا انا الیکم مرسلون ... قالوا ربنا یعلم انا الیکم لمرسلون وما علینا الا

(٧٤)

البلاغ المبین ... وجاء من اقصی المدینة رجل یسعی قال یا قوم اتبعوا المرسلین اتبعوا من لا یسئلکم اجراً وهم مهتدون (یس ۲۰ ... ۲۱) - مفسّرین این رجل را حواریّین می‌دانند و حالی آنکه فرستادهٔ مسیح بود و در انجیل هم از فرستاده‌ها است و در این مسائل نطق‌های خفی هست که قابل تعمّق است و اعتنا.

(۷۵) مَثَل چیزها باید تخم خردل و گل‌گاسها در مزرعه که در فصل ۱۳ انجیل متّی از لسان مبارک مسیح منقول است مثلهای عجیبی هستند درباره زمانیکه مؤمنین ظاهر مسیح خراب و مخرّب و خراب می‌شوند و حواریّین شریعت خود از این خرابیها پیشگویی‌ها داده‌اند. ولیکن روح صریحاً می‌فرماید که در زمان آخر بعضی از ایمان برگشته بأرواح مضلّ و تعالیم شیاطین اصغاء خواهند نمود به ریاکاری دروغگویان که ضمایر خود را داغ‌دار (محیصّن) کرده اند (الجموری الحال می‌شنیم به تسخیر ارواح و مکالمه با ارواح و اجنّه قفل بوده‌اند و مردم محتضری کرده و این آخرین مسیحیّت و اروپائی‌های بی‌دین می‌باشند) ایضاً این را بدان که در آخر زمانها زمانهای سخت پدید خواهد آمد زیرا که مردمان خود دوست خواهند بود و طمّاع و لاف‌زن و متکبّر و بدگو و نامطیع والدین و ناسپاس و ناپاک و بی‌الفت و کینه‌دل و تهمت‌گو و ناپرهیز و بی‌مروّت و متنفّر از نیکویی و خیانت‌کار و تندمزاج و مغرور که عشرت را از خدا بیشتر دوست می‌دارند که صورت دینداری دارند لیکن قوّت آن را انکار می‌کنند از ایشان اعراض نما زیرا که از اینها هستند آنانکه حیله با خانه‌ها گشته زنهای کم عقل را اسیر می‌کنند که بار گناهان را می‌کشند و بانواع شهوات ربوده می‌شوند و دائماً تعلیم می‌گیرند لیکن هرگز بمعرفت راستی نمی‌توانند رسید و حماقت ایشان بر جمیع مردم واضح خواهد شد (رسالهٔ تیموتاوس باب ۴ رسالهٔ دوّم باب ۳)

(۷۶) الاسلام یعلی ولا یعلی علیه (حدیث)

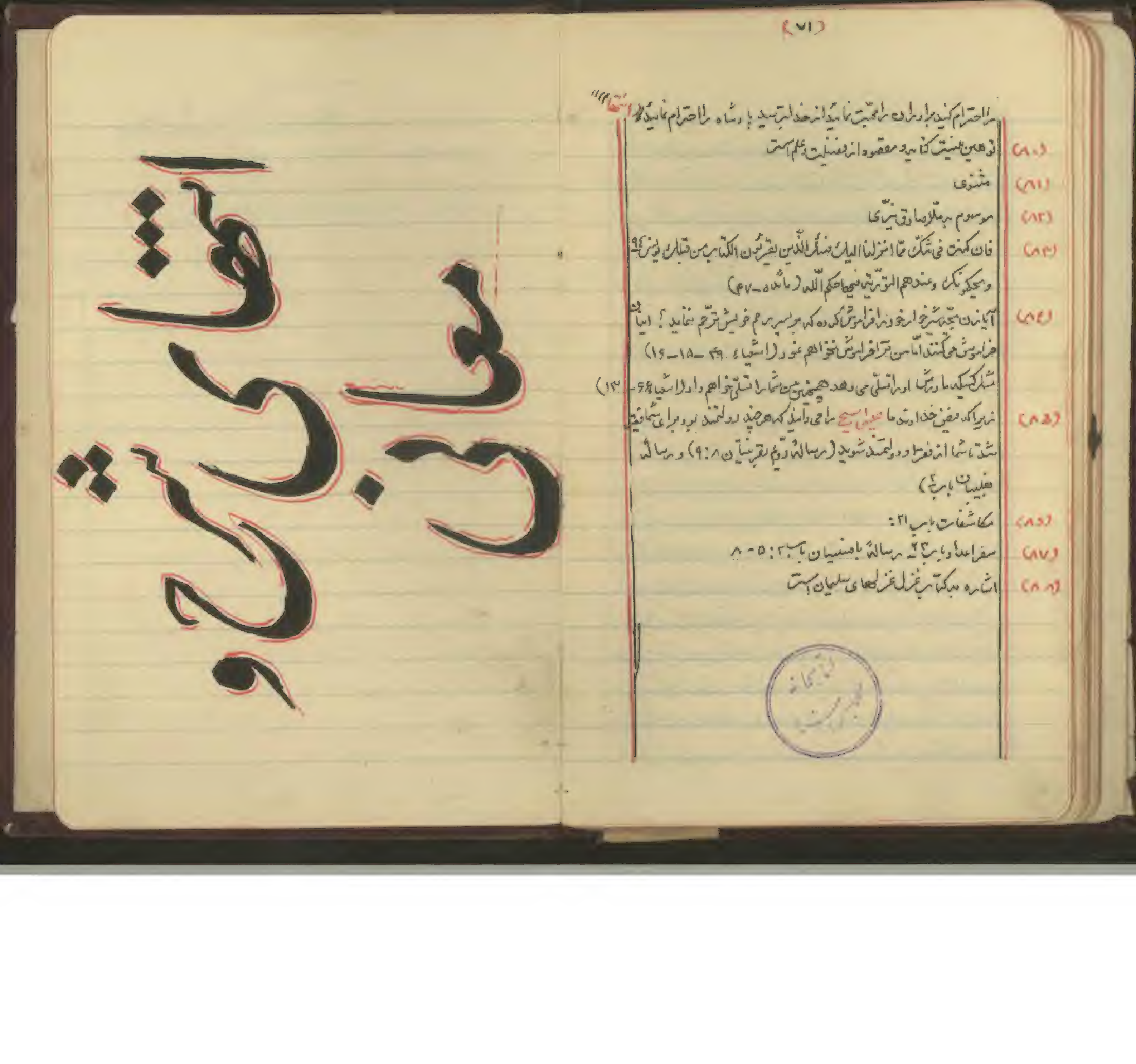
(۷۷) اذ قال الله یا عیسی انّی متوفّیک ورافعک الیّ ومطهّرک من الّذین کفروا وجاعل الّذین اتّبعوک فوق الّذین کفروا الی یوم القیمة آل عمران (۴۸)

(۷۸) قاتلوا المشرکین کافّة (التوبة ۳۶)

(۷۹) تا اینکه معلوم شود که کتاب مقدّس چقدر بطور تأکید امر باطاعت پادشاه و دعاگویی برای پادشاه و حکّام و صاحبان منصب و جاه می‌فرماید اشاراتی را بنظر خواننده می‌رسانیم پادشاه را حتّی در فکر خود هم نفرین مکن غنی را در اطاق خوابگاه خویش لعنت منما جامعه باب ۱۰ آیه ۲۰ - عمل بد نزد پادشاهان مکروه است زیرا که کرسی ایشان از عدالت برقرار می‌ماند لبهای راستگو پسندیده پادشاهان است و راستگویان را دوست می‌دارد غضب پادشاهان رسولان مرگ است امّا مرد حکیم آنرا فرو می‌نشاند در نور چهرهٔ پادشاهان حیات است و رضامندی او مثل ابر نوبهاری است و هم بر لبهای پادشاه است و دهان او در داوری تجاوز نمی‌نماید کتاب امثال سلیمان باب ۱۶ مخفی داشتن امر جلال خداست و تفحّص کردن امر جلال پادشاهان آسمان را در بلندیش و زمین را در عمقش و دل پادشاهان را تفتیش نتوان نمود شریران را از حضور پادشاه دور کن تا کرسی او در عدالت پایدار بماند در حضور پادشاه خویشتن را بر میفراز (باب ۲۵) من ترا می‌گویم حکم پادشاه را نگاه دار و این را بسبب میثاق و سوگند خدا است شتاب مکن که از حضور پادشاه بروی و در امر بد جزم منما زیرا که پادشاه هر چه می‌خواهد بعمل می‌آورد و جاییکه سخن پادشاه هست قوّت هست و کیست که به پادشاه گوید چه می‌کنی؟ هر که حکم پادشاه را نگاه دارد هیچ امر بد را نخواهد دید (کتاب جامعه باب ۸ آیات ۲ - ۵) سلامتی آن شهر را که شما را بآن باسیری فرستاده‌ام بطلبید و برایش نزد خداوند مسئلت نمایید زیرا که در سلامتی آن شما را سلامتی خواهد بود (ارمیا ۲۹ - ۷) دعا ... خواستن بجمیع افرادی بر مسیح واجب

آورده شد از او سؤال کردند که آیا ما را بایست به قیصر جزیه بدهیم یا نه فرمود یک دینار بمن
نشان دهید فرمود این سکه و رقم و نقش برای کیست گفتند از آن قیصر فرمود آنچه از آن
قیصر است به قیصر بدهید و آنچه از آن خدا است بخدا و به این امر نمونه اطاعت
پادشاه و دولت و سلطنت به رعیت خود نمایاند لهذا الحاکم در رساله رومیان
باب ۱۳ چنین می‌فرماید هر شخص مطیع قدرتهای برتر بشود زیرا که قدرتی جز
از خدا نیست و آنهائیکه هست از جانب خدا مرتب شده است حتی هر که با ما قدرت
مقاومت نماید مقاومت با ترتیب خدا نموده باشد و هر که مقاومت کند حکم بر خود آورد
زیرا از حکام عمل نیکو را خوفی نیست بلکه عمل بد را پس اگر می‌خواهی که از آن قدرت
ترسان نشوی نیکوئی کن که از او تحسین خواهی یافت زیرا خادم خداست برای تو
به نیکوئی لیکن هرگاه بدی کنی بترس چونکه شمشیر را عبث برنمی‌دارد زیرا او خادم
خداست و با غضب انتقام از بدکاران می‌کشد لهذا لازم است که مطیع او شوی نه به سبب
غضب فقط بلکه به سبب وجدان و ضمیر خود نیز زیرا که به این سبب مالیات نیز می‌دهید
چونکه خدام خدا و مواظب در همین امر هستند پس حق هر کس را ادا کنید مالیات را به مستحق
مالیات و ترس را به مستحق ترس و عزت را به مستحق عزت مدیون احدی بچیزی نشوید
جز محبت نمودن با یکدیگر زیرا کسیکه دیگری را محبت نماید شریعت را بجا آورده باشد
زیرا که زنا مکن قتل مکن دزدی مکن شهادت دروغ مده طمع مورز و هر حکمی دیگر
هست همه شامل این کلام است که همسایه خود را چون خود محبت نما محبت به همسایه
خود بدی نمی‌کند پس محبت تکمیل شریعت است و خصوصاً چون وقت را می‌دانید که
الحال ساعت رسیده است که ما را باید بیدار شویم زیرا که الآن نجات ما نزدیکتر
است از آن وقتیکه ایمان آوردیم شب منقضی شده و روز نزدیک آمد پس اعمال

تاریکی را بیرون کرده اسلحه نور را بپوشیم و با شایستگی رفتار کنیم چنانکه در روز نه در بزمها
و مستیها و فسق و فجور و نزاع و حسد بلکه عیسی مسیح خداوند را بپوشید و برای شهوات
جسمانی تدارک نبینید - و نیز در رساله اول به تیموتاؤس باب ۲ آیه ۱-۱۰) پس از
همه چیز اول سفارش می‌کنم که صلوات و دعاها و مناجات و شکرها برای جمیع مردم بجا
آورید پادشاهان و جمیع صاحبان منصب تا به آرامی و با کمال دینداری و وقار عمر خود را
بسر بریم زیرا که این نیکو و پسندیده است در حضور نجات دهنده خدا که می‌خواهد جمیع
مردم نجات یابند و بمعرفت راستی گرایند زیرا خدا واحد است و در میان خدا و انسان یک
متوسطی است یعنی انسانی که مسیح عیسی باشد که خود را در راه همه فدا داد شهادتی در
زمان معین و برای این من واعظ و رسول و معلم امتها در ایمان و راستی مقرر شدم
در مسیح راست می‌گویم دروغ نمی‌گویم پس آرزوی این دارم که مردان دستهای مقدس
را بدون غیظ و جدال برافراخته در هر جا دعا کنند و همچنین زنان خویشتن را بیارایند
به لباس مزین بحیا و پرهیز نه به زلفها و طلا و مروارید و رخت گران بها بلکه چنانکه
زنانی را می‌شاید که دعوای دینداری می‌کنند به اعمال صالحه و نیز رساله اول پطرس
باب ۲ آیات ۱۱ الی ۱۶ - ای محبوبان استدعا دارم که چون غریبان و بیگانگان
از شهوات جسمی که با نفس در نزاع هستند اجتناب نمائید تا کارهای نیکوی شما را
ببینند در روز تفقد خدا را تمجید نمایند لهذا هر منصب بشری را بخاطر خداوند
اطاعت کنید خواه پادشاه را که فوق همه است و خواه حکام را که رسولان وی هستند
بجهت انتقام کشیدن از بدکاران و تحسین نیکوکاران زیرا که همین است اراده خدا
که به نیکوکاری خود جهالت مردمان بی‌فهم را ساکت نمائید مثل آزادگان اما نه مثل
آنانیکه آزادی خود را پوشش شرارت می‌سازند بلکه چون بندگان خدا همه جا [illegible]



را احترام کنید برادران را محبت نمائید از خدا بترسید پادشاه را احترام نمائید "انتها"

(۸۰) تو همین نیست که میدانی مقصود از فضیلت و علم است

(۸۱) مثنوی

(۸۲) موسوم به ملا صادق تبریزی

(۸۳) فان کنت فی شک مما انزلنا الیک فسئل الذین یقرئون الکتاب من قبلک یونس ۹۴
وکیف یحکمونک وعندهم التورة فیها حکم الله (مائده ۵–۴۷)

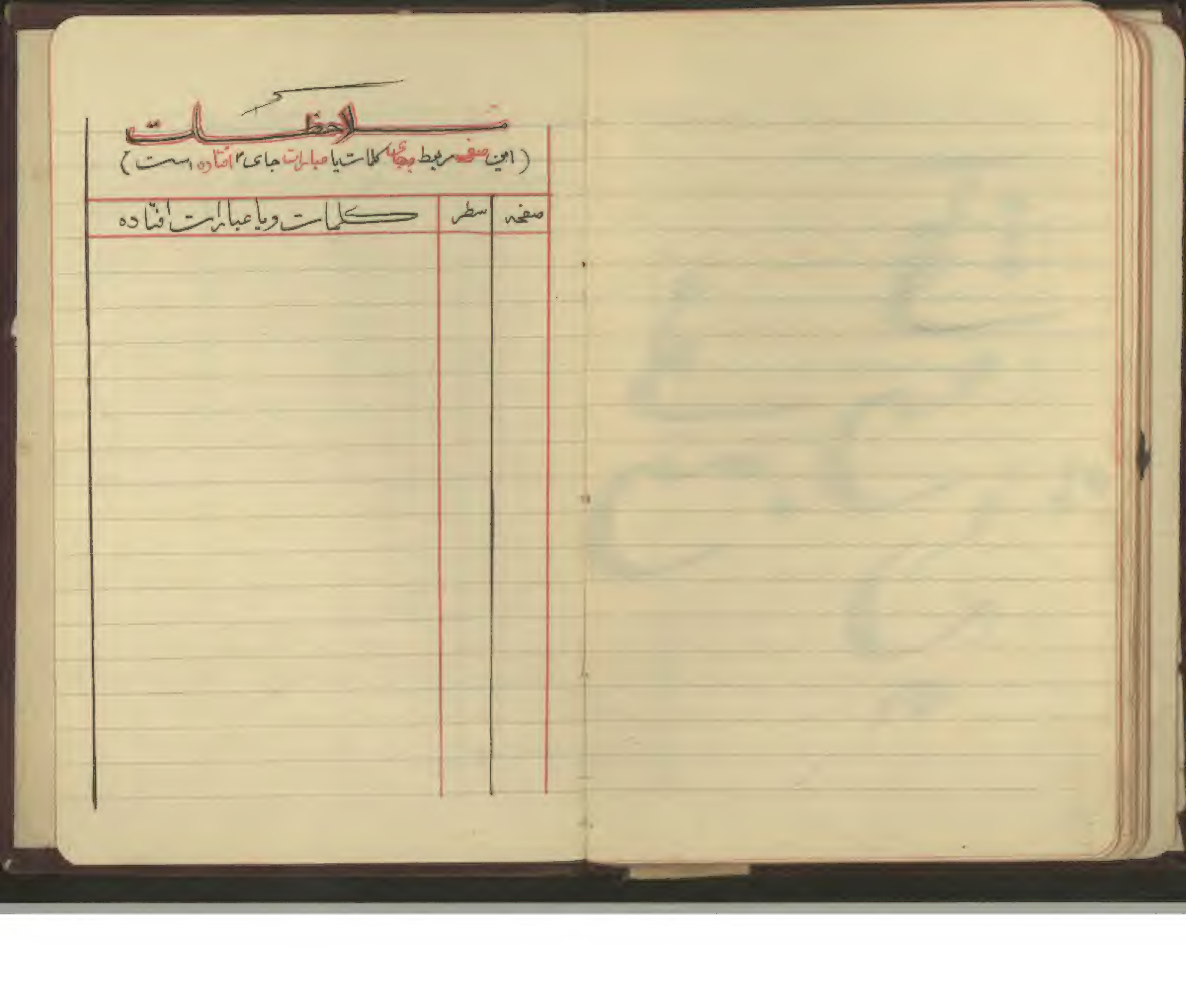
(۸۴) آیا زن بچه شیرخواره خود را فراموش کرده که بر پسر رحم خویش ترحم ننماید؟ اینان
فراموش میکنند اما من ترا فراموش نخواهم نمود (اشعیاء ۴۹ –۱۵–۱۶)
مثل کسیکه مادرش او را تسلی می دهد همچنین من شما را تسلی خواهم داد (اشعیا ۶۶ – ۱۳)

(۸۵) زیرا که فیض خداوند ما عیسی مسیح را می دانید که هر چند دولتمند بود برای شما فقیر
شد تا شما از فقر او دولتمند شوید (رسالهٔ دوم قرنتیان ۸:۹) و رسالهٔ
فیلیپیان باب ۲)

(۸۶) مکاشفات باب ۲۱:

(۸۷) سفر اعداد باب ۲۲ – رسالهٔ بافسیان باب ۲: ۵–۸

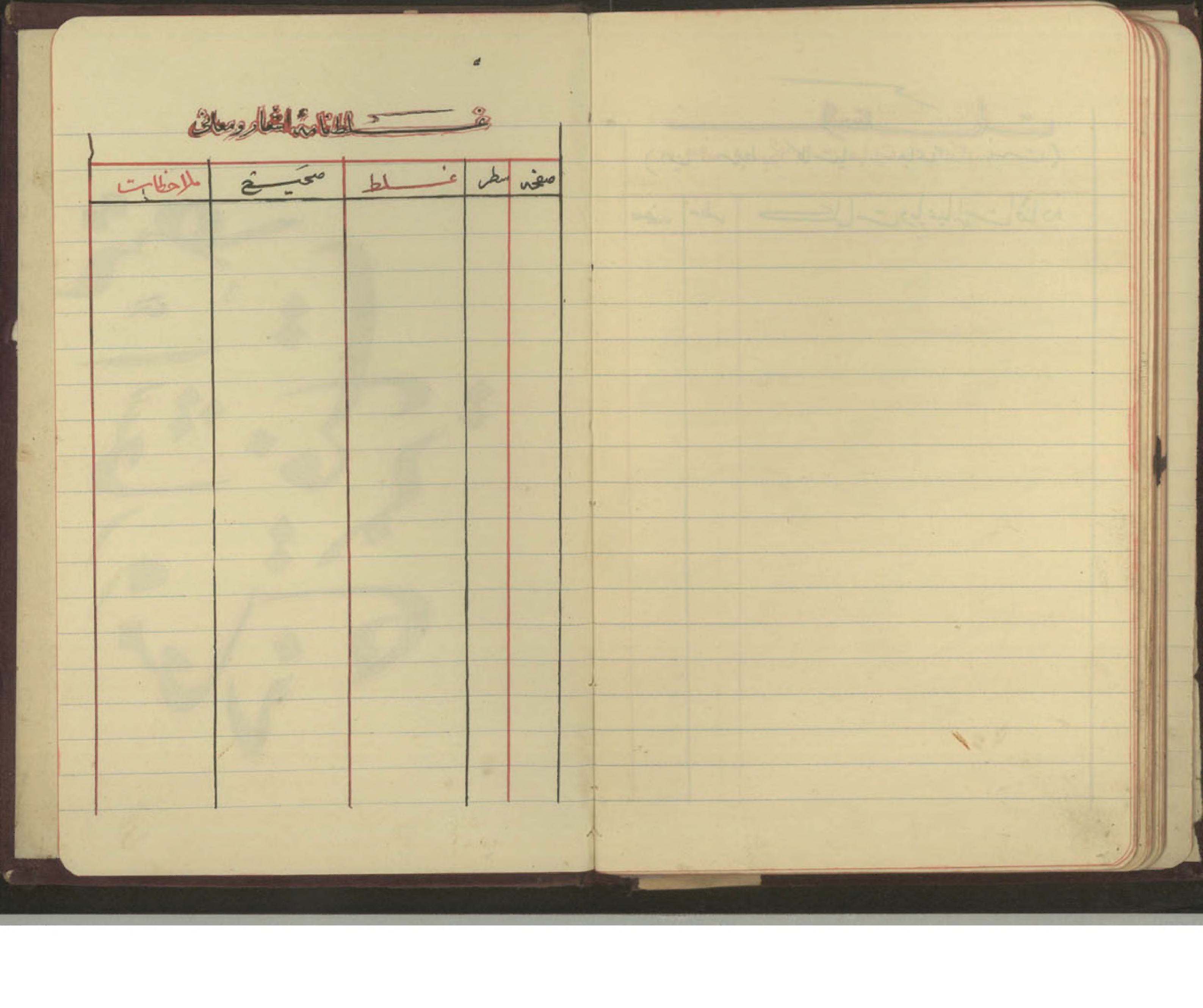
(۸۸) اشاره به کتاب غزل غزلهای سلیمان است



ملاحظات

(این صفحه مربوط به جای کلمات یا عبارات جا ی افتاده است)

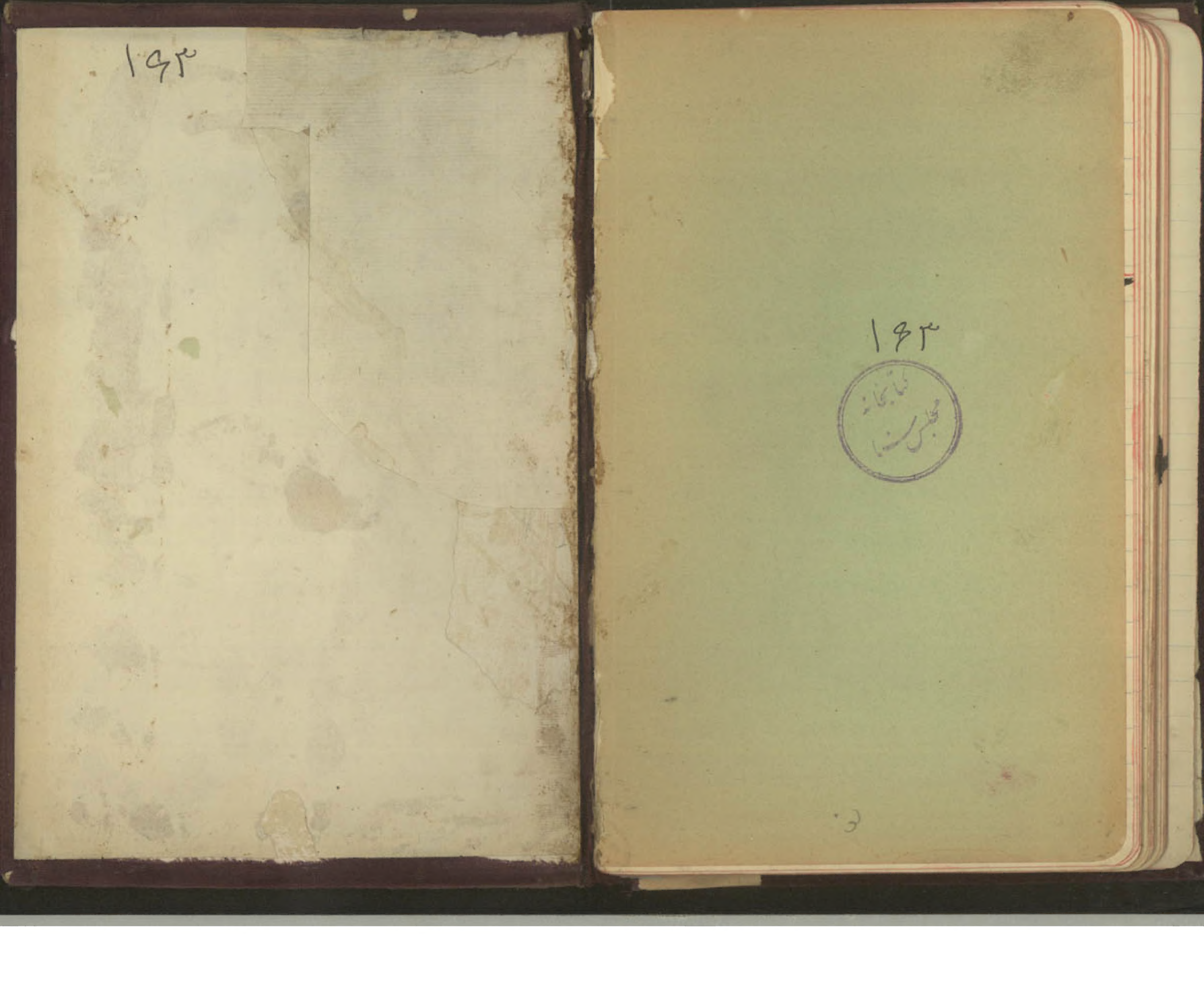
صفحه	سطر	کلمات و یا عبارات افتاده



غلطنامهٔ اشعار و معانی

صفحه	سطر	غلط	صحیح	ملاحظات




١٤٣
١٤٣
کتابخانه
مجلس شورا

